



Bakhtiyārī Rulers; An Analysis of the Role and Status of the Āstirikī (Āstirūkīyan) Bakhtiyārī Tribe in the Political-Military Transitions in Iran and Central Zāgrus from Mongol through Qājāriya Eras

Dr. Ali Bahramsari Bakhtiyari

PhD graduate, Political Science, Islamic Azad University, Tehran Science and Research Unit, Tehran, Iran

bahramsaria905@yahoo.com

Abstract

The Bakhtiyārī Āstirikī tribe is an ancient Iranian tribe. The current study employs library and descriptive-analytical methods in order to examine the role and status of this tribe in political-military transitions in Iran and central Zāgrus from the Mongol era up until Qājāriya. It is suggested that the Āstirikī tribe has been the largest and most powerful family tribe in central Zāgrus for more than six centuries after the spread of Islam. The tribe's leaders ruled over the Bakhtiyārī province for a long period from the Šafavīd era until the rise of Qājārs, in diarchies issued by the central government and under the titles of "Khān-Sulṭān" or "Khān-Khān". They participated in Iranian battles against foreigners and secured victory. Some of their greatest accomplishments in the political-military transitions of Iran include: rebellion and declaration of autonomous government by Amīr Tājmirkhān Bakhtiyārī Āstirikī, Amīr Jahāngīrkhān Bakhtiyārī Āstirikī's participation in the battle of Yerevan and defeating the Ottomans, the Hamīdān War and forcing the Ottoman army out of town, battle with Maḥmūd Hotak, the conquest of Herat and Qandihār during Nādirshāh's reign, and accepting Iran's regency by 'Abulfath Khān Bakhtiyārī Āstirikī after the death of Nādirshāh. The article draws on seven documents alongside library resources.

Keywords: Šafaviya, Bakhtiyārī, Amīr Tājmirkhān, Amīr Jahāngīrkhān, Āstirikī, Bunivār stone tablet



سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۸ - بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۲۲۸ - ۱۹۱	HomePage: https://jhistory.um.ac.ir
شاپا چاپی x ۷۰۶ - ۲۲۲۸	شاپا الکترونیکی ۴۳۴۱ - ۲۵۳۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۰	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۰۶/۱۳
نوع مقاله: پژوهشی	DOI: https://doi.org/10.22067/jhistory.2022.76426.1124

حکومتگران بختیاری؛ بررسی نقش و جایگاه قبیله آسترکی (آستروکیان) بختیاری در تحولات سیاسی - نظامی ایران و منطقه زاگرس میانی از دوره مغولان تا قاجاریه

دکتر علی بهرامسری بختیاری

دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران، تهران، ایران.

bahramsaria905@yahoo.com

چکیده

قبیله آسترکی بختیاری یکی از قبیله‌های کهن ایرانی است. پژوهش کنونی با بهره بردن از روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی در پی آن است که به بررسی نقش و جایگاه آن‌ها از دوره مغولان تا قاجاریه در تحولات سیاسی - نظامی ایران و منطقه زاگرس میانی بپردازد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که پس از اسلام، قبیله آسترکی بیش از شش سده بزرگ‌ترین و نیرومندترین طایفه در زاگرس میانی بوده است و سران این ایل در یک دوره طولانی از دوره صفویه تا قاجاریه به شیوه حکومت دو نفره از سوی حکومت مرکزی با القاب (خان - سلطان) یا (خان - خان) بر ولایت بختیاری حکومت کرده‌اند و در جنگ‌های ایران با بیگانگان هنرنمایی می‌کردند و به پیروزی نایل می‌شدند. نافرمانی و اعلام حکومت خودمختاری توسط امیرتاجمیرخان بختیاری آسترکی، شرکت امیرجهانگیرخان بختیاری آسترکی در نبرد ایروان و شکست عثمانی‌ها، جنگ همدان و بیرون راندن سپاه عثمانی، نبرد با محمود قندهاری، فتح هرات و قندهار در زمان نادرشاه، پذیرش نیابت سلطنت ایران توسط ابوالفتح خان بختیاری آسترکی پس از مرگ نادرشاه از مهم‌ترین دستاوردهای آن‌ها در تحولات سیاسی - نظامی ایران بوده است. در این پژوهش افزون بر منابع کتابخانه‌ای، هفت سند مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: صفویه، بختیاری، امیرتاجمیرخان، امیرجهانگیرخان، آسترکی، سنگ‌نبشته بُه‌وار.

مقدمه

زاگرس میانی بخشی از سرزمین پهناور و بزرگ ایران است که همانند دیگر نواحی ایران جایگاه قبیله‌ها و تیره‌های مختلف ایلات و عشایر ایران بوده است که در تاریخ ایران نقش به‌سزایی داشته‌اند. یکی از این ایلات؛ ایل آسترکی بختیاری است که بخشی از جامعه قوم لر بزرگ (بختیاری) را تشکیل می‌دهد و در تحولات سیاسی - نظامی دوره‌های مغول تا قاجاریه نقش بزرگی ایفا نموده‌اند.

درباره پیشینه پژوهش، گذشته از مقاله کوتاه جهانگیر قائم مقامی با نام «قبیله آسترکی» که به نقش طوایف لر بزرگ در جنگ‌های صلیبی و تشکیل نخستین کنفدراسیون لر بزرگ (بختیاری) در حدود ۸۳۰ - ۸۵۰ ق و رهبری آن توسط سران قبیله آسترکی - تا دوره شاه تهماسب یکم - پرداخته است، هیچ‌گونه پژوهش دیگری انجام نگرفته است. نوآوری پژوهش حاضر این است که ضمن اشاره به خاستگاه و جغرافیای قبیله آسترکی بختیاری و وجه تسمیه بختیاری، نقش ایل یاد شده در تحولات سیاسی - نظامی، از دوره مغولان به‌ویژه از دوره صفویه تا قاجاریه و فرمانروایی بر ولایت بختیاری را واکاوی و تحلیل نموده و در پی پاسخگویی به این پرسش است که ایل یاد شده در ولایت بختیاری از دوره مغول تا پایان دوره زندیه، چه نقش و جایگاهی داشته است؟ در این پژوهش تلاش گردید که بر بنیاد منابع معتبر تاریخ ایران، به تاریخ قبیله کهن آسترکی بختیاری که پیش از برآمدن دولت صفویه امیرالامرای منطقه لر بزرگ بوده‌اند و اینکه نام بختیاری که از آغاز صفویه ابتدا لقب امیران آسترکی گردید، نام یکی از سران این طایفه به‌نام «امیر بختیار» بود، پرداخته شود. در دنباله، سنگ‌نبشته بنه‌وار به سال ۹۹۷ق که در آن آشکارا به جایگاه خان و سلطان اشاره گردیده، پرداخته شده است که نشان از فرمانروایی «خان - سلطان» یعنی حکومت دو نفره در بختیاری دارد. بنابراین، دودمان خوانین بختیاری آسترکی یکی پس از دیگری در دو شاخه جانشین می‌شدند و اغلب به‌عنوان حاکم یا فرمانده قشون در دستگاه دولتی به کار گماشته می‌شدند. ریاست کل بختیاری از آغاز پادشاهی صفویه تا پایان زندیه و بخشی از حکومت قاجار (تا سال ۱۲۴۰ق) بر عهده دودمان خوانین بختیاری آسترکی بوده است. جایگاه این خوانین به‌عنوان فرماندهان نظامی یا صاحب-منصبان کشوری به لیاقت و شایستگی آنان بستگی داشت. هر گاه مالیات ولایت و احشام خود را به‌هنگام پرداخت می‌کردند و سربازان ابواب جمعی خود را به نیروهای دولتی معرفی می‌کردند، در این مقام برجای می‌ماندند. در غیر این صورت یا اعلام استقلال و نافرمانی می‌نمودند و یا برکنار و یکی دیگر از این دودمان به حکومت گماشته می‌شد. این پژوهش با توجه به ماهیت موضوع، پژوهشی توصیفی - تحلیلی

است و افزون بر روش گردآوری کتابخانه‌ای از هفت سند شامل دو سنگ‌نبشته، دو فرمان حکومتی، یک سنگ آرامگاه، یک قبالة ملکی و تذکره یک امامزاده، بهره برده شده است که در روش کتابخانه‌ای اطلاعات و تجزیه و تحلیل داده‌ها راهبرد اصلی است.

گذری بر تاریخ بختیاری پیش از صفویه؛ خاستگاه قبیله آسترکی و وجه تسمیه بختیاری

زاگرس میانی خاستگاه قبیله آسترکی یکی از قبایل بختیاری هفت‌لنگ دورکی بوده است. درباره وجه تسمیه آسترکی می‌توان به گزارش هرودوت استناد نمود که واژه آسترکی امروزی شکل دگرگون یافته قبیله «استروکات‌ها» (= آستروکیان) از قبایل ماد^۱ است که همسایه پارتاکن‌ها (= فریدن کنونی) دیگر قبیله ماد^۲ بوده‌اند و اکنون نیز هستند. این احتمال وجود دارد یونانیان همان‌گونه که هگمتانه را اکباتانا می‌گفتند، آستروکیان را نیز اوکسیان می‌گفتند. دیودوروس گزارش می‌دهد که اسکندر پس از ترک شوش به رودخانه پسی‌تیگرس (کارون) [در شوشتر] رسید که از کوه مردمان اوکسیان سرچشمه می‌گیرد و با گذر از آن، سرزمین اوکسیان را درنوردید.^۳ در دوره اسلامی، حمدالله مستوفی نخستین کسی است که در سال ۷۳۰ق از طایفه آسترکی در راس طوایف لر بزرگ نام می‌برد که به همراه ۲۶ طایفه دیگر از شام^۴ به اتابک هزاراسب^۵ پیوسته‌اند.^۶ در وقف‌نامه امامزاده محمد به سال ۷۰۱ق، در بخش اردکان شیراز، برخی از طوایف از جمله: آسترکی، راکی، جانکی، بهداروند، چهاربره، حموله، میکور، کرای و ببادی نام برده شده

۱. هرودوت، تاریخ هرودوت، ۱۴۷.

۲. هرودوت، تاریخ هرودوت، ۱۴۷.

۳. سسیلی، ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی، ۷۱۸-۷۲۰.

۴. حمدالله مستوفی گزارش داده است هنگامی که اتابک یوسف هزار اسب جانشین پدر گردید، اقوامی از جبل السحاق [جبل اکراد] شام (= سوریه کنونی) چون گروه عقیلی از نسل علی بن ابی طالب، گروه هاشمی از نسل هاشم بن عبدمناف و دیگر طوایف متفرق چون: آسترکی، ماکویه، مختاری، جوانکی، بیدانیان [شاید بهداروندان یا بندانیان]، زاهدیان، علایی، کوتوند (= گتوند)، بتوند، بوازی، شوند، زاکی (= راکسی)، جاکسی، هارونی، آشکی، کوی لیراوی، مموی، یخفومی، کمانکشی، ممانسی (= ممسنی)، ارملکی، توانی (= تونی)، کسدانی (= کسدی)، مدیحه، اکورد، کولارد و دیگر قبایل که انسایشان آشکار نیست، بدو پیوستند. (مستوفی، تاریخ گزیده، ۴۵۰-۵۴۱؛ نظری، منتخب‌التواریخ معینی، ۴۱؛ بدلیسی، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ۲۶).

۵. دودمانی که در سرزمین لر بزرگ از حدود نیمه سده ششم هجری قمری قدرت گرفتند و به نام اتابکان فضلویه یا اتابکان لرستان بزرگ خوانده می‌شوند، اصالتاً از کردان شام (= سوریه) اند که در سال پانصد هجری قمری به لرستان بزرگ آمده و حکومت آنجا که با دودمان بدر بود را پذیرفتند. بزرگ آن‌ها ابوالحسن فضلوی بود. در حدود سال ۵۵۰ ق نواده ابوالحسن با کتبه ابوطاهر دودمان بدر را منقرض نمود و خود را اتابک خواند و دودمان فضلویه را بنیاد نهاد. این دودمان تا سال ۸۲۷ق بر سرزمین لر بزرگ فرمانروایی نمودند (مستوفی، تاریخ گزیده، ۵۳۹-۵۴۹؛ نظری، منتخب‌التواریخ معینی، ۳۷-۴۹؛ بدلیسی، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ۲۳-۳۲).

۶. مستوفی، تاریخ گزیده، ۵۴۰-۵۴۱.

است.^۱

به گزارش مستوفی خواجه احمد [فرزند] حاجی آسترکی یکی از ارکان قدرتمند دولت اتابک افراسیاب یکم (۶۸۸-۶۹۵ ق) و از خواجهگان با رای و تدبیر و صاحب تمول بود، که به دست اتابک کشته شد.^۲ با کشته شدن او، پیوند میان قبیله آسترکی و اتابکان تیره شد. بنابه گزارش شبانکاره ای شاهد شخصی به نام امیربیرام شاه (= بهرام شاه) در درگاه طغایمور هستیم^۳ که شاید امیربهرام شاه آسترکی بوده است. یزدی گزارش می دهد که در سال ۸۰۳ ق امیرزاده رستم، نوه تیمور به رامهرمز تاختند و در نبرد سنگین از لراسترگ (= آسترکی) غنایم بسیار گرفتند.^۴ نطنزی گزارش می دهد که آسترکی ها به انتقام کشته شدن سردارزاده شان به دست اتابک احمد (۸۱۱ ق)، قیام کردند و او را کشتند.^۵

به نوشته جهانگیر قائم مقامی آسترکی ها به همراه ۲۶ طایفه دیگر پیشتر به عنوان بخشی از سربازان اتابک موصل، عمادالدین زنگی (۵۲۱-۵۴۱ ق) و صلاح الدین ایوبی ناحیه زاگرس را ترک کرده بودند.^۶ العمری گزارش می دهد که لرها در سراسر شام و همچنین در مصر نشیمن داشته اند. زبردستی و چالاکی آن ها صلاح الدین (۵۶۴-۵۸۹ ق) را به وحشت انداخت و به کشتار آن ها پرداخت.^۷ بنابراین طوایف مهاجر همان لرهایی بوده اند که ایوبی آن ها را وادار به بازگشت به لرستان بزرگ کرده است. به گفته قائم مقامی این قبایل با اسکان دوباره در لرستان به تدریج از اتابک مستقل شدند و توانستند کنفدراسیون بختیاری را تشکیل دهند. پس از سرنگونی اتابکان، طایفه آسترکی نخستین کنفدراسیون بختیاری را رهبری می کرد.^۸

پس از سرنگونی اتابکان، یکی از بزرگان و سرداران آسترکی به نام امیر بهرام شاه فرزند امیر اردشیر در حدود سال ۸۳۰ ق پس از چیرگی بر رقیبان، بار دیگر طوایف لر بزرگ را با هم یکپارچه نمود و اوضاع نابسامان لر بزرگ را سر و سامان بخشید و در ایل صاحب قدرت گردید و به بهرام سر (سر به معنی سرور،

۱. صداقت کیش، «نام برخی از ایلات و عشایر فارس در وقفنامه سال ۷۰۱ ه. ق. مربوط به امامزاده محمد روستای ساران بالا»، ۲۰۵-۲۱۷.

۲. مستوفی، تاریخ گزیده، ۵۴۷.

۳. شبانکاره ای، مجمع الانساب، ۳۰۷.

۴. یزدی، ظفرنامه تیموری، ۱۰۱۱؛ سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ۸۸۴/۲.

۵. نطنزی، منتخب التواریخ معینی، ۴۹.

6. Qā'em-Maqāmī, "ĀSTARKĪ," Encyclopædia Iranica.

۷. امان‌اللهی بهاروند، قوم لر، ۳۵.

8. Qā'em-Maqāmī, "ĀSTARKĪ," Encyclopædia Iranica.

ادموندز، دو سفرنامه درباره لرستان، ۳۴.

سالار و رهبر) نامبردار شد.^۱ یعنی کنفدراسیون بختیاری را تشکیل و آن را رهبری نمود.^۲ پس از امیر بهرام شاه پسرش امیربختیارشاه فرمانروای لر بزرگ شد. نام «بختیاری» که از زمان صفویه جانشین لر بزرگ گردیده، از نام او گرفته شده است.^۳ لر بزرگ از زمان صفویه به بختیاری موسوم گشت.^۴ در تاریخ صفویه از سرکردگان آن‌ها به نام خوانین بختیاری نام می‌بردند.^۵ بختیاری تا اوایل پادشاهی صفویه به همان لر بزرگ شناخته بود، پس از آن به بختیاری نامبردار شد.^۶ واژه «بختیاری» در تاریخ لر بزرگ، نخستین بار به‌عنوان شهرت و نام خانوادگی امیر تاجمیرخان آسترکی در سنگ‌نبشته بُنه‌وار در سال ۹۷۷ ق به‌کار رفته که نام نیای سوم وی بوده است.^۷

به نوشته نورعلی مرادی «بر طبق مطالعات جامعه‌شناسی، بسیاری از خاندان‌های حکومتگر، نام سلسله و خاندان خویش را از نام نیا و جد پدری اخذ کرده‌اند ... برخی از این سلسله‌ها و خاندان‌ها که نام نیا و جد پدریشان را به‌عنوان نام سلسله و خاندان حکومتی خود برگزیدند (یا دیگران آن‌ها را به این نام می‌خواندند) بعدها نام خاندان خود را به سرزمینی دادند که بر آن فرمانروایی می‌کردند یا دیگران آن سرزمین را به آن خاندان منسوب کردند و نامیدند. از جمله سرزمین عثمانی که نام خود را از خاندان عثمانی و خاندان عثمانی نیز نام خود را از عثمان جد پدریشان گرفته بود ... از همین رو پس از انقراض اتابکان لر بزرگ... در عهد شاه تهماسب صفوی، مردی به‌نام «تاجمیرخان بختیاری» از سران طایفه «آسترکی»، از سوی پادشاه صفوی لقب سرداری گرفت و حکمرانی لر بزرگ به وی سپرده شد... مؤلف کتاب عالم آرای عباسی در شرح تاجمیرخان بختیاری نوشته است که «امیر تاجمیر بختیاری که اباعن جد (=پدر در پدر) امیر و امیرزاده لرهای بختیاری بود و تاکنون با هیچ‌کس رام نشده بود از وفور عقیدت و اخلاص به درگاه شاه صفوی شرفیاب شد...». بنابراین خاندان بختیاری پدر در پدر پیشینه حکمرانی و سابقه اشرافی در منطقه لر بزرگ داشته‌اند. در حقیقت پدر تاجمیرخان، بهرام، معروف به بهرام‌سر (سر و سره در لری به معنی رهبری است) والی و امیر در لر بزرگ بود و فرزند وی یعنی جد تاجمیرخان فردی به-

۱. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۱۱۶.

2. Qā'em-Maqāmī, "ĀSTARKĪ," Encyclopædia Iranica.

۳. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۱۱۷.

۴. بدلیسی، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ۴۸.

5. Perry, 'Forced Migration in Iran during the 17th and 18th centuries', *Iranians studies*.

۶. لسان‌السلطنه سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۱۵۲؛ سردارظفر، یادداشت‌ها و خاطرات سردارظفر، ۳؛ گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۲.

۷. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۳۸-۳۹.

نام «بختیار» بود که تاجمیر خان بختیاری، نام سلسله و خاندانش را از نام نیا و جدش «بختیار» گرفت و این نام خاندان حاکم، بر قلمرو حکمرانی آن‌ها نیز اطلاق شد و «ولایت بختیاری» خوانده می‌شد.^۱ پس از مرگ امیر بختیارشاه آسترکی فرزندش امیربابک شاه جانشین گردید.^۲ به گزارش منجم یزدی امیر تاج امیر پسر بوبک شاه [بابک‌شاه] و میرعزیز پسر بهرام [بختیاری] فرمان‌بردار شاه صفوی گردیدند.^۳ به نوشته شاملو نیاکان این دودمان پیش از برآمدن آفتاب دولت پادشاهان صفوی به یاری بخت خود در میان ایل بختیاری به فرمانروایی و رتبه امارت دست یافتند.^۴ ریاست کل بختیاری از آغاز پادشاهی صفویه تا زمان پادشاهی زند در اختیار دودمان و نوادگان جهانگیر خان بختیاری آسترکی بود.^۵ خاندان جهانگیر خان صاحب بنه‌وار بودند و در سردشت گرمسیر نشیمن داشتند. حکومت تمام بختیاری با آن‌ها بود و پیش از پادشاهان صفویه امیرالامرا بودند.^۶

بختیاری و صفویه: نخستین فرمانروایان و امیران بختیاری؛ امیرتاجمیر خان، امیرشاه حسین خان و امیرجهانگیر خان بختیاری آسترکی

امیرتاجمیر خان فرزند امیربابک شاه، نخستین ایلخان بختیاری در روزگار صفویه، با نام «تاج‌امیر (تاجمیر = تاج‌میر)» است. در منابع القاب وی به این صورت آمده است: خانی امیرتاجمیر بختیاری،^۷ تاج‌امیر استرکی / تاجمیر،^۸ امیرتاجمیر بختیاری،^۹ امیرتاج‌میر / امیرتاجمیر،^{۱۰} امیرتاج‌میر،^{۱۱} میرتاج‌میر،^{۱۲} امیرتاجمیر بختیاری،^{۱۳} تاج‌میر استرکی،^{۱۴} تاج‌امیر اشترکی،^۱ تاج‌امیر استرکی،^۲ تاج‌میر خان / تاج‌میر خان

۱. مرادی بیورالیم، «منشا نام بختیاری».
۲. بختیاری، بنه‌وار من الیل من، ۷۵.
۳. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۳۷۶.
۴. شاملو، قصص الخاقانی، ۱۱۲.
۵. سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۱۵۰؛ درگاهی، تاریخ بختیاری، ۲.
۶. سردارظفر، یادداشت‌ها و خاطرات سردارظفر، ۲ و ۶۰.
۷. بختیاری، بنه‌وار من الیل من، ۶۶.
۸. بدلیسی، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ۴۸-۴۹.
۹. ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۵۲۹.
۱۰. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۱۷۲.
۱۱. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۲۰۵.
۱۲. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۳۷۶.
۱۳. وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۱۳۷.
۱۴. اوژن بختیاری، تاریخ بختیاری، ۶.

آسترکی،^۳ تاج میر آسترکی،^۴ تاج میر آسترکی،^۵ امیر تاجمیر خان نخستین فرمانروای بختیاری است که از سوی پادشاه ایران به سرنام «خان»^۶ که لقبی حکومتی بود و «سرداری بختیاری»^۷ نامیده شد.

امیرشاه (سلطان) حسین خان فرزند امیرعلی خان آسترکی است.^۸ نام وی «حسین» است. در منابع القاب وی به این صورت ثبت شده است: امیرشاه چین،^۹ امیر شاه حسین بختیاری / امیر شاه حسین،^{۱۰} میر سلطان حسین / سلطان حسین / امیر شاه حسین / امیر سلطان حسین / امیر حسین،^{۱۱} امیر شاه حسین بختیاری / امیر شاه حسین.^{۱۲}

امیر جهانگیر خان فرزند امیر تاجمیر خان بختیاری آسترکی است. در منابع القاب وی به این صورت ثبت گردیده است: جهانگیر سلطان پسر امیر تاجمیر بختیاری در سنگ‌نشته بنه‌وار به سال ۹۷۷ق،^{۱۳} میر جهانگیر بختیاری،^{۱۴} امیر جهانگیر بختیاری / میر جهانگیر،^{۱۵} جهانگیر خان بختیاری / میر بختیاری جهانگیر خان،^{۱۶} جهانگیر خان بختیاری،^{۱۷} امیر جهانگیر خان بختیاری آسترکی،^{۱۸} میر جهانگیر خان آسترکی،^{۱۹} میر جهانگیر خان بختیاری،^{۲۰} جهانگیر خان،^{۲۱} میر جهانگیر خان بختیاری،^{۲۲} جهانگیر خان

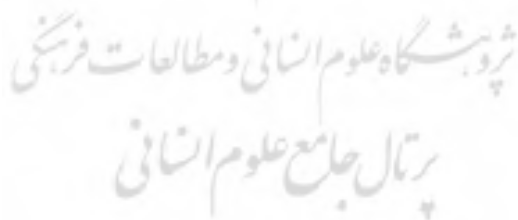
۱. سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۸۰.
۲. سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۱۲۹.
۳. گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۹ و ۳۶۰؛ گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ۵۸ و ۱۶۷.
۴. امان، بختیاری‌ها: عشایر کوه‌نشین ایرانی در پویه تاریخ. ترجمه محسن محسنیان، ۶۹.
۵. درگاهی، تاریخ بختیاری، ۱.
۶. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۶۶-۶۷.
۷. بدلیسی، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ۴۸.
۸. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۱۲۵.
۹. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۱۷۲.
۱۰. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۲۰۵.
۱۱. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۳۵۶-۳۵۸.
۱۲. ملاکمال، تاریخ ملاکمال، ۵۸.
۱۳. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۶۶-۶۷.
۱۴. بدلیسی، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ۴۸-۴۹.
۱۵. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۳۵۷.
۱۶. ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۹۰۸؛ ۹۵۰؛ ۹۵۸؛ ۱۰۸۶.
۱۷. ملاکمال، تاریخ ملاکمال، ۶۶؛ سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۴۵۶؛ نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۷۶؛ گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۹.
۱۸. گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ۵۸؛ ۱۶۶.
۱۹. درگاهی، تاریخ بختیاری، ۱-۳؛ اوژن، تاریخ بختیاری، ۶.
۲۰. اوژن، تاریخ بختیاری، ۶-۱۰؛ نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۷۶.
۲۱. سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۱۵۰؛ نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۷۶؛ گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۹؛ ۱۱۵؛ ۱۶۸.
۲۲. سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۸۱.

میر بختیاری،^۱ جهانگیر خان آسترکی،^۲ امیر جهانگیر خان بختیاری،^۳ جهانگیر خان امیر بختیاری.^۴ باید به این نکته اشاره کرد که واژه میر کوتاه شده امیر است^۵ و گاهی در یک متن از هر دو استفاده شده است.

به گزارش بدلیسی «در شهور سنه اربع و سبعین و تسعمایه که امیر خان موصلو حاکم همدان حسب فرمان شاه طهماسب جهه تحصیل تقبلات لر بزرگ که مشهوراند به بختیاری ... شاه طهماسب سرداری الوسات را بتاج امیر آسترکی که عمده عشایر آن قوم بود، تفویض کرده بود که هر سال مبلغ خطیر بر وجه تقبل بدیوان او می داده باشد و تاجمیر در ادای آن مبلغ عاجز آمده بدین سبب بدست شاه طهماسب بقتل رسید. بعد از قتل او شاه طهماسب پیشوایی آن قوم را بمیر جهانگیر بختیاری که او نیز از جمله متعینان آن الوس است ارزانی داشت»^۶.

در این گزارش، بدلیسی از دو واژه «الوسات» (= طوایف) و «قوم» برای خطاب به «لر بزرگ یا بختیاری» و از واژه «الوس» (= طایفه) که مفرد «الوسات» است برای خطاب به الوس یا طایفه آسترکی که یکی از طوایف (الوسات) لر بزرگ یا بختیاری بوده، بهره برده است و منظور ایشان از «میر جهانگیر بختیاری از جمله متعینان آن الوس است»، یعنی از الوس (طایفه) آسترکی بوده است.^۷ اگرچه به نوشته بدلیسی تاج امیر به دست شاه تهماسب کشته شده است اما منابع هم‌روزگار نشان می‌دهند که او تا سال ۱۰۱۷ ق زنده بوده است.

نخست به بررسی سنگ‌نبشته بُنه‌وار خلیل خان بختیاری که در سال ۹۷۷ ق به دستور امیر جهانگیر خان حکاکی شده است، می‌پردازم.



۱. سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۴۵۷.
۲. گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۳۶۱.
۳. گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ۵۸.
۴. گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ۵۹.
۵. دهخدا، لغت‌نامه دهخدا، مدخل «میر».
۶. بدلیسی، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ۴۸-۴۹؛ سپهر، سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۱۲۹؛ گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۹؛ امان، بختیاری‌ها: عشایر کوه‌نشین ایوانی در پویه تاریخ. ترجمه محسن محسنیان، ۶۹.
۷. بختیاری، بنه‌وار من الی من، ۱۲۱.



این سنگ‌نوشته نخستین بار توسط نگارنده شناسایی، بازخوانی و در سال ۱۳۸۲ چاپ گردید. متن کتیبه: «قد متعنا فی عمارته عن رفعة العزتک حضرت قدوس العارفين و برهانک الممتقین و مقتداء ارباب الصلاة و اليقين السلام علی الاولاد سيد المرسلین، [علی اولاد] ابوالحسن علی ابن ابیطالب و علی اولاد الحسنین قد من الله مرجوع العارفين والاحضرت امارت و ایالت، رفعة دستگاه نظارت الحکومت و العز و الاقبال؛ جهانگیر سلطان ابن حضرت مستطاب حاجی الحرمین / خانی کنخلا امیر تاجمیر بختیاری. گوشه راست: حسن ابن خواجه کمال‌الدین حسین خوانساری سنه سبعة و سبعین و تسعمایه». ترجمه: در آبادانی‌اش از بلندای عزت و حجت تو برای خدا ترسان، بهره برده‌ایم. ای خدای پاک دانیان به ذات و شهود و (ای) مقتدا و پیشوای نمازگزاران و اهل صبر و یقین؛ درود بر فرزندان سرور فرستادگان و فرزندان ابوالحسن علی ابن ابی‌طالب و فرزندان حسین؛ قطعا خداوند بازگشت عارفان را منت نهاد. والاحضرت، صاحب فرمانروایی و حکومت خودمختار (ایالت) دستگاه نظارت و حکومت بلندپایه، دارای اقتدار و نیک‌بختی، جهانگیر سلطان فرزند حضرت صاحب سعادت، خانی کنخلا (شاید

کدخدا یا کیخا) امیرتاجمیر بختیاری.

[نویسنده]: حسن فرزند خواجه کمال‌الدین حسین خوانساری؛ سال ۹۷۷ [قمری].^۱

در این سنگ‌نبشته از لقب «خان» برای امیرتاجمیر و لقب «سلطان» برای امیرجهانگیر استفاده شده است. در زمینه جایگاه خان و سلطان در روزگار صفویه، شاردن جهانگرد اروپایی که در زمان شاه سلیمان به ایران سفر کرده است، گزارش داده است «به فرمانروایان ایالت‌ها «خان» می‌گویند و این واژه قدرت و توانمندی را نشان می‌دهد. خان‌ها عموماً مانند یک پادشاه کوچک بر سرزمین و قوم خود فرمانروایی می‌کنند و مانند پادشاهان، کاخ، دربار و دیوان محاسبات دارند. خان یا حاکم به سپاه ایالت خود توجه ویژه دارد. هنگام جنگ به حکمرانان بزرگ، لقب سردار یا فرمانروای سپاه داده می‌شود، چون بخشی از وظایف آن‌ها گردآوردن نیروهای حکام دیگر و سپاه خودشان و فرماندهی آنهاست. فرمانروایان (حکام) ایالت‌ها اگر بمیرند یا به مقام بالاتری دست یابند، فرزندان‌شان جانشین آن‌ها می‌شوند. افزون‌بر خان‌ها که در محل ماموریت خود نماینده پادشاه هستند، و هر یک به تناسب جایگاه و مقام خود، درباری جداگانه دارد، فرمانروایان کوچک‌تری نیز وجود دارند که آن‌ها را «سلطان» می‌نامند و طبق دستور دولت به سازمان اداری فرمانروایان (حکام) ایالت‌ها وابسته‌اند. سلطان معمولاً لقب خان‌های پایین‌تر از خان‌های بزرگ است».^۲

والیان و حکام در دوره صفویه برحسب بزرگی و اهمیت منطقه زیر فرمانروایی‌شان به رده‌های گوناگون بخش‌بندی شده‌اند و بر حسب همین درجه‌ها هم آن‌ها القاب و عناوین گوناگونی یعنی بیگریگی، والی، خان، سلطان (فرمانروایان درجه دوم) و وزیر داشتند. عنوان خان برای بزرگان کشور، والیان و حکام گوناگون به کار برده می‌شد. اغلب خان‌ها دارای جانشینی بودند که وظیفه انجام دادن دستورهای خان و اداره امور کوچک‌تر را بر دوش داشت. جانشین خان از نظر درجه و مرتبه پس از سلطان که حاکم درجه دومی بود، جای داشت.^۳ به نوشته امان به منظور ایجاد روابط دوستانه میان درباریان و بختیاری‌ها، امیرجهانگیرخان بختیاری، لقب ایل‌بیگی (=سلطان) و یا والی ایالت لرستان [بختیاری] را دریافت کرد.^۴ شش ویژگی مهم این کتیبه عبارت‌اند از: یک) نخستین بار واژه بختیاری به‌عنوان لقب امیرتاجمیر آسترکی به کار رفته است. دو) برای نخستین بار لقب «خانی» در بختیاری برای امیرتاجمیر آسترکی به کار

۱. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۶۶-۶۷.

۲. شاردن، سفرنامه شاردن به ایران، ترجمه محمد عباسی، ۱۷۶-۱۷۷.

۳. کمپفر، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهانگیری، ۱۵۸-۱۶۱.

۴. امان، بختیاری‌ها: عشایر کوه‌نشین ایرانی در پویه تاریخ. ترجمه محسن محسنیان، ۷۰.

رفته است. سه) جهانگیر که کتیبه به دستور وی نوشته شده است، نخستین بار از لقب «سلطان» برای خود بهره برده که نشان از حکومت اشتراکی با پدرش بوده است. به سخن دیگر امیر جهانگیر در زمان نگارش این سنگ نبشته از لقب «خانی» برای پدرش که هنوز زنده بوده و از لقب «سلطان» برای خودش بهره برده است. یعنی هم جانشین پدر و هم سلطان بوده است. به گزارش کمپفر لقب سلطان (حاکم درجه دوم) در روزگار صفویه پایین تر از خان بوده است که حکومت نواحی کوچک تر به او واگذار می شد. سلطان ها در برابر خان ها مسئولیت داشتند.^۱ چهار) همان گونه که در متن آمده؛ آن ها دارای فرمانروایی و حکومت خودمختار؛ دستگاه نظارت و حکومت بلند پایه، و دارای اقتدار بودند. پنج) استفاده از عنوان «امارت» که در روزگار صفویه همواره مقدم بر اعطای حکومت بوده است یعنی افراد قبل از رسیدن به حکومت به امارت می رسیدند. پس امیر تاجمیر خان پدر وی حاکم بوده و فرزندش امیر جهانگیر دارای امارت (فرماندهی سپاه) بوده است. شش) در پایان هویت و نسبت فرمانروا و جانشینش نوشته شده است: «جهانگیر سلطان فرزند خانی امیر تاجمیر بختیاری».^۲

به گزارش ترکمان: «امیر تاجمیر بختیاری که ابا عن جد (= پدر در پدر) میر و میرزاده (= امیر و امیرزاده) الوار (لرها) بختیاری بود و تا غایت مانند وحشی صفتان بادیه خلاف با هیچ کس رام نشده بود از وفور عقیدت و اخلاص بدرگاه ملک مناص آمده پیشکش های لایق گذرانیده و بعد از تقصیرات ایام ماضی متقبل خدمات کلی گشته بخلاص فاخره معزز و ممتاز گردیده مقضی المرام رخصت انصراف یافت».^۳ در این گزارش به روشنی بیان می کند که امیر تاجمیر خان بختیاری فرمانبردار اوامر پادشاه ایران نبود و خود را فرمانروایی مستقل می دانست. همچنین به خاطر کوتاهی هایی که در حق او شده بود به خلعت های گران بها دست یافت. در سال ۱۰۰۵ ق [۱۰۰۶] امیر تاجمیر خان بختیاری که بسیار قدرتمند و سرکش بود به درگاه شاه عباس یکم آمده و مورد بخشش و لطف قرار گرفت.^۴

نتیجه اینکه امیر تاجمیر خان آسترکی بختیاری نه تنها در سال ۹۷۴ ق توسط شاه تهماسب کشته نشد بلکه اعلام استقلال و حکومت خودمختاری نمود. گزارش اسکندر بیگ ترکمان و وحید قزوینی نیز از سرکشی و نافرمانی امیر تاجمیر خان بختیاری از فرمان پادشاهان و داشتن حکومت مستقل و سرانجام صلح با شاه عباس یکم در سال ۱۰۰۶ ق خبر می دهند و این سازش یک سال بیشتر نپایید.

۱. کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ۱۶۲.

۲. بختیاری، بنهوار من ایل من، ۶۶-۶۷؛ ۱۲۶-۱۲۷.

۳. ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ۵۲۹؛ سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۴۵۶.

۴. وحید قزوینی، تاریخ جهان آرای عباسی، ۱۳۷.

میان پرده سه ساله

منجم‌یزدی در ذیل رویدادهای سال ۱۰۰۷ق گزارش داده است که امیرتاجمیر را از ایالت بختیاری برکنار کردند و حسب فرمان شاه، فرمانروایی آنجا را به امیرشاه‌چین [حسین] دادند و امیرتاجمیر را زندانی نمودند.^۱ همو در سال ۱۰۱۰ق نوشته است که امیرشاه حسین بختیاری از پرداخت مالیات خودداری نمود. از این رو الله وردی‌خان با سپاهی به سوی بختیاری روانه شد. امیرشاه حسین را با مهربانی و ترفند دستگیر کرد و به نزد شاه برد و امیرتاجمیر فرمانروای پیشین که در زندان بود را آزاد کردند و حکومت بختیاری را به وی دادند و او را راهی بختیاری نمودند.^۲

آنچه مسلم است امیرتاجمیرخان بختیاری آسترکی در زمان شاه تهماسب یکم کشته نشد بلکه تا زمان شاه عباس بزرگ، فرمانروایی مستقل و خودمختار بوده است. امیرتاجمیرخان در سال ۱۰۰۶ق با شاه عباس به صلح و سازش می‌رسند و به درگاه شاه صفوی رهسپار شده و حکمرانی وی بر منطقه مورد تایید قرار می‌گیرد تا اینکه در سال ۱۰۰۷ق دوباره به خاطر سرپیچی از فرمان‌های دولتی، زندانی و تا سال ۱۰۱۰ق به مدت سه سال در زندان بوده است و در این مدت یکی دیگر از سران آسترکی به‌نام امیرشاه‌حسین خان حاکم منطقه می‌گردد. امیرتاجمیرخان در سال ۱۰۱۰ق از زندان آزاد و دوباره به حکومت بختیاری گماشته شد. واپسین آگاهی درباره امیرتاجمیرخان در سال ۱۰۱۷ق گزارش شده است. منجم‌یزدی گزارش داده است که میرتاج‌میر و میرعزیز فرمانبردار و خواستار مقام خود شدند. بنابراین برای آن‌ها احکام نوشتند و ریاست آن قوم را به آن‌ها دادند.^۳ پس از امیرتاج‌میرخان آسترکی پیشوایی قوم لر بزرگ که به بختیاری نامدار هستند، به میرجهانگیرخان بختیاری که یکی از سران طایفه آسترکی بود واگذار شد.^۴ به روایت سردار ظفر نسبت جهانگیرخان از سوی مادر به دودمان پادشاهان صفویه می‌رسد.^۵

جنگ قدرت میان امیرشاه حسین خان و امیرجهانگیرخان بختیاری آسترکی

منجم‌یزدی داده است که در سال ۱۰۱۷ق میرسلطان حسین به همراه تنی چند از بزرگان بختیاری یاغی گردید و از پرداخت مالیات خودداری می‌کردند. الله‌وردی‌خان، دستور داد تا علی‌نقی‌خان زنگنه و

۱. منجم‌یزدی، تاریخ عباسی، ۱۷۲.

۲. منجم‌یزدی، تاریخ عباسی، ۲۰۵؛ ملاکمال، تاریخ ملاکمال، ۵۸.

۳. منجم‌یزدی، تاریخ عباسی، ۳۷۶.

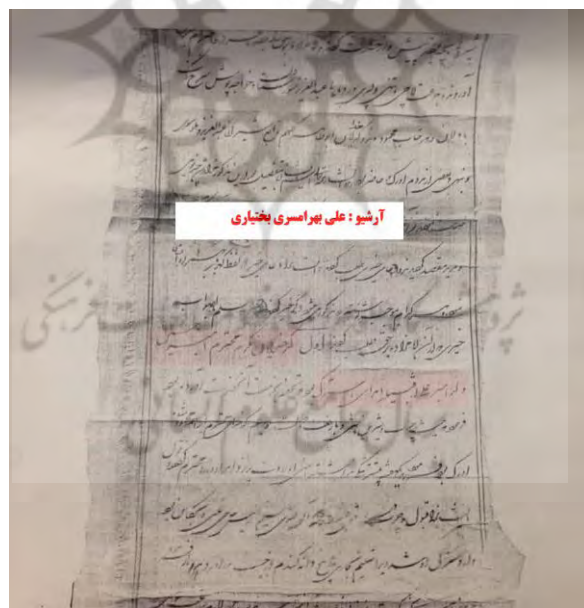
۴. بدلیسی، شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان)، ۴۸؛ سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۱۲۹؛ اوژن، تاریخ بختیاری، ۶؛ درگاهی، تاریخ بختیاری، ۴.

گارتویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۹.

۵. سردارظفر، یادداشت‌ها و خاطرات سردارظفر، ۲؛ گارتویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۹.

محمدسلطان بیات برای سرکوبی و دستگیری آن‌ها به یاری امیرجهانگیر بختیاری، گسیل شوند. با رسیدن هم‌زمان آن‌ها، امیرسلطان حسین شکست خورد و با نیروهای یاغی فرار کردند و خود را به کوه‌ها رساندند و به پناهگاه‌ها رفتند. محمدسلطان و علی نقلی خان به منطقه خود بازگشتند و میرجهانگیر در امارت مستقل شد و به جستجوی میرسلطان حسین و یارانش پرداخت و جایگاه آن‌ها را یافته و بسیاری از آن‌ها را کشت.^۱ دو نکته مهم در سخن منجم یزدی وجود دارد؛ یکی اینکه «امیرسلطان حسین از پرداخت مالیات خودداری می‌کرد» و دیگری پس از متواری شدن امیرسلطان حسین، «امیرجهانگیر در حکومت مستقل شد». از فحوای کلام چنین دریافت می‌شود که در سال ۱۰۱۷ق امیرجهانگیر خان فرزند امیرتاجمیرخان پس از مرگ پدر و امیرشاه حسین به‌عنوان «خان و سلطان» بختیاری گماشته شده است. اما امیرشاه حسین چون خانی را حق خود می‌دانست، سر به شورش نهاد و جایگاه دوم را بر نمی‌تافت و افزودن واژه سلطان به جای شاه بر نام وی نیز به جایگاه لقب «سلطان» اشاره دارد.

در سند شماره (۱) تذکره امامزاده شاپور در ایذه به افرادی چون امیرحسین پسر امیرعلی از قبیله امرای آسترکی اشاره شده است، اما در گزارش منجم یزدی امیرعلی برادر امیرشاه حسین نام برده شده است.^۲



سند شماره ۱

۱. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۳۵۷-۳۵۸.

۲. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۳۵۸.

منجم یزدی گزارش داده است که «در سوم ربیع‌الاول سال ۱۰۱۵ هجری قمری خیر رسید که جهانگیرخان و یارمحمد میرزا پس از تصرف قلعه‌های گرجستان، اراده کردند که «اندخود» را نیز تصرف نمایند و چون به نزدیکی چیچکتو رسیدند، اهل قلعه از آن‌ها پیشواز نمودند و قلعه را به آن‌ها سپردند»^۱. جهانگیرخان بختیاری با دویست تن از سوارانش در برابر سپاه رومیه (= عثمانی)، در سال ۱۰۲۵ق دلیرانه پیکار کردند و به پیروزی دست یافتند.^۲ میرجهانگیرخان بختیاری آسترکی مردی شجاع، رشید و سلحشور بود. او پس از این ستیز و رشادت زیاد در میان لشکریان ایران و سران و امرا سپاه زباز شد، به طوری که مورد توجه شاه قرار گرفت و به خلعت نایل آمد و بر دیگران برتری یافت.^۳ به گزارش ترکمان «در سال ۱۰۲۹ق شاه عباس یکم میرجهانگیرخان بختیاری، را سرکار بندبستن آب کوه‌رنگ فرمود تا با کندن کانالی آب کارون را به زاینده رود پیوست نماید».^۴ همچنین میرجهانگیرخان ماموریت یافت که مالیات خوزستان و شهرهای دزفول و شوشتر را که پیشتر به عهده شیوخ عرب منطقه بود را وصول نماید.^۵ یازده سال پس از مرگ امیرجهانگیرخان (د. ۱۰۳۷ق) لقب «سلطان» هنوز برای وی محفوظ بود، چون نخستین کسی بود که در بختیاری به این لقب نامیده شد. در سنگ آرامگاه دختر وی در محوطه امامزاده خاتون، چنین نوشته شده است: وفات علیاجناب حضرت عفت‌پناه پریخان خانم بنت جهانگیر سلطان بختیاری در تاریخ شهر ذی‌حجه‌المحرم سنه ۱۰۴۸قمری.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. منجم یزدی، تاریخ عباسی، ۳۰۳-۳۰۶.
۲. ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۹۰۸؛ سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۴۵۶؛ درگاهی، تاریخ بختیاری، ۴؛ گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۹.
۳. نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۷۶؛ سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۴۵۶-۴۵۷؛ درگاهی، تاریخ بختیاری، ۴.
۴. ترکمان، تاریخ عالم‌آرای عباسی، ۹۵۰؛ سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۴۵۷؛ اوژن، تاریخ بختیاری، ۸.
۵. نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۸۰ و ۸۸؛ درگاهی، تاریخ بختیاری، ۴؛ گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۸۹.



آرامگاه بی بی پریشان خانم دختر امیر جهانگیر خان بختیاری آسترکی

خلیل خان بزرگ، محمدخان، شاه منصورخان، حق نظرخان و نجفقلی بیگ بختیاری آسترکی ترکمان در فهرستی که از فرمانروایان ارانه داده است از خلیل خان پسر جهانگیر خان به عنوان حاکم بختیاری نام می برد.^۱ در سال ۱۰۳۷ق شاه عباس حکومت و امارت تمام سرزمین بختیاری را به خلیل خان پسر امیر جهانگیر خان بختیاری آسترکی واگذار نمود. خلیل خان از مردان بزرگ و امرای مشهور دوران صفویه بود که به لقب خانی و رتبه ایالت و امارت رسید.^۲ در سال ۱۰۳۸ق شاه صفی خلیل خان را به فرمانروایی بختیاری گماشت.^۳ در سال ۱۰۳۹ق سپاهیان عثمانی به همدان تاختند، خلیل خان بختیاری با

۱. ترکمان، تاریخ عالم آرای عباسی، ۱۰۸۶؛ ملاکمال، تاریخ ملاکمال، ۲۰.

۲. سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۴۵۹؛ اوژن، تاریخ بختیاری، ۱۰؛ نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۷۷؛ درگاهی، تاریخ بختیاری، ۵؛ کارنویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهراب امیری، ۸۹.

۳. اصفهانی، خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی صفوی)، ۵۵.

بختیاری؛ حکومتمگران بختیاری؛ بررسی نقش و جایگاه قبیله آسترکی (آستروکیان) بختیاری ... / ۲۰۷

نیروهای بختیاری به سپاهیان ایران پیوستند و نقش مهمی در شکست دشمن ایفا نمودند.^۱ شاه صفی در سال ۱۰۳۹ق فرمانروایی ایالت بختیاری را به خلیل خان برادر [پسر] جهانگیرخان داد.^۲ بنابه گزارش‌های تاریخی خلیل خان بختیاری در سال ۱۰۵۰ق،^۳ ۱۰۵۲ق،^۴ به دربار شاه صفی و در سال ۱۰۵۳ق به درگاه شاه عباس دوم رفت.^۵

کهن‌ترین فرمانی (سند شماره ۲) که در پیوند با خوانین بختیاری آسترکی برجای مانده است، از سوی شاه صفی (حک: ۱۰۳۸-۱۰۵۲ق) است که در سال ۱۰۴۴ق به نام خلیل خان بختیاری صادر گردیده است و شاه عباس دوم (حک: ۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) توشیحی بر آن نگاشته است.^۶



سند شماره ۲

۱. اصفهانی، خلاصه‌السير، ۷۳-۹۰.
۲. وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۲۲۶-۲۲۷.
۳. واله قزوینی اصفهانی، ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم (۱۰۳۸-۱۰۷۱ ه.ق)، ۳۰۹.
۴. وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۲۹۸.
۵. شاملو، قصص‌الخاقانی، ۲۸۳؛ ملاکمال، تاریخ ملاکمال، ۲۶.
۶. بختیاری، بنه‌وار من الیل من، ۱۳۴-۱۳۶.

متن سند: «عالیجاه عزت و سعادت همراه خلیل خان حاکم و فرمانروای عربستان [خوزستان] و بختیاری و محال اربعه [چهارمحال] و فریدن را اعلام می‌دارد. ... با يك طغرا فرامین (کذا) از سلاطین جنت مکین به نظر رسید که سادات مذکور از خراج سلطانی معاف و مرفوع القلم می‌باشند ... سنه اربع و اربعون من بعد الالف ۱۰۴۴».^۱

در سال ۱۰۵۴ ق گروهی از مردم بختیاری علیه خلیل خان، شورش کردند.^۲ پس از این رویداد خلیل خان از ایالت بختیاری برکنار و به خاصه شریفه گماشته شد.^۳ خلیل خان بختیاری آسترکی دارای منصب و جایگاه مهمی بود. او طوایف بختیاری را با هم متحد و یکپارچه کرد و یک نیروی رزمی کارآمد سازمان‌دهی کرد.^۴

شاه صفی در سال ۱۰۴۲ ق احمدخان [محمدخان] را به حکومت بختیاری گماشت.^۵ به گزارش محمد میرک در سال ۱۰۷۴ ق از سوی دولت صفوی به احمدخان [محمدخان] بختیاری دستور داده شد تا نیروهای خود را نزد نواب عالی حاضر گرداند.^۶ با توجه به اینکه خلیل خان در سال ۱۰۵۴ ق به خاصه شریفه گماشته شد، پس احمدخان از سال ۱۰۴۲ ق به‌عنوان سلطان (حاکم درجه دوم) منصوب شد و در سال ۱۰۵۴ ق جانشین خلیل خان بختیاری شد. احتمالاً احمدخان، محمدخان پسر خلیل خان، فرمانروای دوم یا سلطان و جانشین پدرش بوده است که میرک و صفی‌زاده به اشتباه نام وی را احمدخان ثبت کرده‌اند. چون در سند املاک کیارس (در غرب لالی) محمدخان و محمدرفیع خان فرزندان خلیل خان بختیاری در سال ۱۱۱۷ ق املاک کیارس را به یحیی خان حاکم وقت بختیاری فروخته‌اند.^۷ محمدخان در سال ۱۱۴۵ ق به‌دست فرستاده نادرشاه در خلیل‌آباد کشته شد.^۸

در دوره شاه سلیمان (حک: ۱۰۷۷ - ۱۱۰۵) نیز ما شاهد دو گزارش از دو خان حکومتگر یا فرمانروایی دو نقره خان - سلطان (خان - خان) هستیم. اما کدام یک حاکم نخست و کدام یک حاکم دوم

۱. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۱۳۴-۱۳۶.

۲. وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۳۹۸؛ واله قزوینی اصفهانی، ایران در زمان شاه‌صفی و شاه‌عباس دوم (۱۰۷۱-۱۰۳۸ ه.ق)، ۴۰۶؛ میرک، ریاض‌الفردوس خانی، ۴۳۲-۴۳۳؛ شاملو، قصص‌الخاقانی، ۲۸۶.

۳. وحید قزوینی، تاریخ جهان‌آرای عباسی، ۴۰۱.

۴. گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ترجمه مه‌راب امیری، ۶۶-۶۷.

۵. صفی‌زاده، تاریخ کرد و کردستان، ۶۹۶.

۶. میرک، ریاض‌الفردوس خانی، ۴۴۰-۴۴۱.

۷. بهرامسری بختیاری، تاریخ تحولات سیاسی بختیاری، آماده چاپ.

۸. میمندی‌نژاد، زندگی پرماجرایی نادرشاه افشار، ۳۵۶-۳۵۹.

بوده است، بر ما آشکار نیست. در کتاب رحله المکیه حکمی از سوی شاه سلیمان در سال ۱۰۹۶ق صادر گردیده و حق نظر خان [فرزند امیر جهانگیر خان] حاکم بختیاری را مکلف کرده است که در صورت نیاز به یاری و حمایت سید عبدالله والی هویزه پردازد.^۱

هنگامی که شاه سلیمان یکم (حک: ۱۰۷۷-۱۱۰۵ق) به پادشاهی رسید، به [بوداق سلطان] تفتنگ- دارباشی دستور داد تا برای هر یک از نژادگان قلمرو فرمانرواییش یک خلعت شاهانه بفرستد، اما امیر نامبرده به دلیل اختلافاتی که با منصور خان حاکم بختیاری داشت از ارسال خلعت برای او خودداری کرد و ناگزیر پس از شش ماه خلعت پادشاه را برای او فرستاد. منصور خان بختیاری که به شایستگی خود ایمان داشت، فرصت را مغتنم شمرد تا با امیر تسویه حساب نماید. بنابراین خلعت شاهانه را پاره نمود.^۲ «شاه منصور خان بختیاری» در لرستان [بختیاری] یکی از توانگران و ثروتمندان ایران و دارای بخشش و جوانمردی بود.^۳ به نوشته سردار ظفر در گردنه اُشمره، که ایلات بختیاری از آن می‌گذرند روی سنگی نگاشته شده است: «شماره کردن نواب خانی منصور خان»؛ که از فرزندان جهانگیر خان و خلیل خان بوده است.^۴

به گزارش نصرآبادی تخلص نجف‌قلی بیگ، والی بود و پدرش از ایل بختیاری است.^۵ نجفقلی بیگ فرزند میرزا علی بیگ فرزند امیر حسین [امیر شاه حسین خان در دوره شاه عباس یکم] است.^۶

یوسف خان، قاسم خان، یحیی خان و محمد حسین خان بختیاری آسترکی

بنابه گزارش محمد ابراهیم نصیری، شاه سلطان حسین، فرمانروایی بختیاری را در سال ۱۱۰۹ق برای بار دوم به یوسف خان واگذار کرد.^۷ یوسف خان پسر خلیل خان بختیاری و شاهوردی خان فیلی با سپاهیان خود، هنگام گذر از رودخانه کارون در شوشتر غرق شدند و همگی جان باختند.^۸ در سال ۱۱۰۹ق

۱. مشععی، الرحله المکیه (تاریخ سیاسی اجتماعی مشععیان)، ترجمه نورالدین محمد بن نعمت‌الله جزیری، ۲۱۰.

2. Chardin, *The travels of Sir John Chardin into Persia and the East Indias*.

۳. آصف، رستم‌التواریخ، ۴۱۵.

۴. سردار ظفر، یادداشت‌ها و خاطرات سردار ظفر، ۵۴.

۵. نصرآبادی اصفهانی، تذکره نصرآبادی، ۳۹.

۶. شاملو، قصص الخاقانی، ۱۱۲.

۷. نصیری، دستور شهریاران (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ ه.ق. پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی)، ۲۵۴.

۸. حسنی جزیری شوشتری، تذکره شوشتر، ۸۰-۸۱.

قاسم خان به جای یوسف خان به حکومت بختیاری گماشته شد.^۱ قاسم خان و یحیی خان از سال ۱۱۰۹ تا ۱۱۳۴ ق حکومت بختیاری را داشتند.^۲

در سال ۱۷۲۲ م [۱۱۳۴ ق] که افغانها اصفهان را شهر بندان کردند، نزدیک به دوازده هزار سوار بختیاری زیر فرمان قاسم خان بختیاری در این جنگ شرکت داشتند.^۳ در سپیده دم ۶ ژوئیه ۱۷۲۲ م میرزا حسین [محمد حسین خان] با ده هزار سپاهی بختیاری به روستای نجف آباد رسید و به نیروی پیشین بختیاری پیوست.^۴ در ۱۴ ژوئیه میرزا حسین [محمد حسین خان] فرمانده بختیاری به عنوان میرشکارباشی گماشته شد.^۵ در ۲۱ ژوئیه ۱۷۲۲ م قاسم خان بختیاری تنزیل مقام داده شد، درهای خانه اش مهر و موم و پسرش زندانی گردید.^۶ در ۵ اوت ۱۷۲۲ م میرزا حسین [محمد حسین خان] با یازده هزار بختیاری به سوی اصفهان روانه شدند.^۷

پس از این تغییر و تحول، میان سران بختیاری هفت لنگ اختلاف پدید آمد و بخشی از نیروهای بختیاری زیر فرمان قاسم خان بازگشتند. سایر نیروها نیز پس از تسخیر کامل اصفهان بازگشتند و محمود برای تسخیر سرزمین بختیاری به سوی بختیاری لشکر کشید. محمود پس از گشودن اصفهان برای اینکه ایل بختیاری را به اطاعت خود در آورد، با سپاهی بسیار برای تسخیر این بخش از ایران رهسپار گردید. چون به سرزمین بختیاری رسید؛ ایل بختیاری با نیروهای خود آماده بودند و ناگهان با یک یورش سنتی ایلی، بر سر محمود ریختند و از هر سو آنان را محاصره کردند و پیکاری خونین درگرفت و بسیاری از سپاهیان محمود کشته شدند. ناچار محمود فرار کرد و به نواحی کوه گیلویه رفت تا بلکه این شکست را تلافی کند. یک شب برف سنگینی بارید و سپاه محمود سه ماه پرازی حرکت نداشت. سرانجام قاسم خان بختیاری با محمود سازش نمود و پیکری نزد وی فرستاد و او را با سپاهیانش به اصفهان راهنمایی کرد.^۸ میان

۱. نصیری، دستور شهریاران، ۲۵۷.

۲. بختیاری، بنهوار من ایل من، ۱۴۳.

۳. برفادن صفویان و برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، ۱۳۳ و ۱۴۵؛ سپهر و سردار اسعد، تاریخ بختیاری، ۴۶۱-۴۶۲.

۴. ۴۶۲؛ گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهراب امیری، ۹۱.

۵. برفادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، ۱۸۶.

۶. برفادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، ۱۹۰.

۷. برفادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، ۱۹۴.

۸. برفادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، ۲۰۰.

۸. کروسینسکی، سفرنامه کروسینسکی (یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی)، ۷۶-۷۷؛ میمندی‌نژاد، زندگی پرماجرای نادرشاه افشار، ۹۰-۹۱؛ سپهر، تاریخ بختیاری، ۴۶۱-۴۶۲.

محمود قندهاری و قاسم خان بختیاری صلح و سازشی شد. از مفاد این صلح می‌توان به رسمیت شناختن محمود به‌عنوان شاه سلسله نو در ایران از سوی قاسم خان بختیاری و انتصاب قاسم خان به‌عنوان تفنگچی آقاسی‌باشی (= سومین مقام دولتی) را نام برد. از سوی دیگر میرزا محمدحسین خان بختیاری به دودمان صفویه پایبند ماند و خود را فرمانروای گماشته صفویه می‌دانست. به گزارش هانوی [سه سال پس از شورش محمود قندهاری] پاشای موصل حملات خود را به ایالت بختیاری آغاز کرد. بختیاری‌ها به فرماندهی صفی خان [محمدحسین خان] ابتدا در کوه‌ها پناه گرفتند و سپس با حملات پی در پی و ناگهانی ترک‌ها را ناگزیر به عقب نشینی نمودند و با تاکتیک‌های به ستوه آورنده تلفات سنگینی بر آن‌ها وارد کردند.^۱

از سران و بزرگان حکومت پیشین تا تاریخ ۱۷ اوت ۱۷۲۳ م. قاسم خان «تفنگچی آقاسی‌باشی» که قبلاً والی بختیاری‌ها و لرها بود، زنده بود و در ۷ ژوئن ۱۷۲۳ م (۱۱۳۵ ق) به جای لطفعلی خان داغستانی گماشته شد.^۲ جانشین محمود، اشرف (حک: ۱۷۲۵-۱۷۲۹ م)، نیز قاسم خان حاکم پیشین لرهای بختیاری را با لقب تفنگچی آقاسی‌باشی به کارهای بسیار مهم دولت گماشت.^۳ کسان دیگر، از اعقاب همین خوانین بختیاری آسترکی بودند که در غانله افغان از آن‌ها نامبرده شده است؛ از جمله قاسم خان بختیاری که یکی از سرداران زمان شاه سلطان حسین صفوی بوده و همچنین ابوالفتح خان پسر قاسم خان که در زمان نادرشاه و کریم خان زند، حکومت اصفهان را داشت.^۴ یوسف خان بختیاری در سال ۱۱۰۹ ق فرزند خود یحیی‌بیک را برای ابلاغ فرمان شاه به حاکم هویزه، به آنجا فرستاد.^۵ یحیی خان فرزند یوسف خان بختیاری^۶ در سنگ‌نشته یکی از میل‌های میدان چوگان‌بازی در خلیل‌آباد نوشته است:

به تاریخ یحیی بن یوسف خان بنایی که با همت (؟) دوران بود

بی (پی) ساز (؟) به تاریخ او عهد گفت سر دشمن گوی میدان بود. سال ۱۱۱۶ قمری .

1. Hanway, *the revolution of Persia*, p.238-239.

۲. فلور، برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان، ترجمه ابوالقاسم سری، ۲۴۵.

۳. فلور، اشرف افغان بر تختگاه اصفهان (روایت شاهان هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، ۲-۳.

۴. اوژن، تاریخ بختیاری، ۱۱؛ درگاهی، تاریخ بختیاری، ۴.

۵. نصیری، دستور شهریاران، ۲۵۴.

۶. جزایری، تذکره شوشتر، ۸۰-۸۱.



این کتیبه نخستین بار توسط نگارنده در سال ۱۳۸۵ شناسایی گردید.

شاه سلطان حسین هنگام بازدید از کوه‌رنگ در سال ۱۱۲۹ق مورد استقبال یحیی خان فرمانروای بختیاری قرار گرفت و حکومت شوشتر را نیز به او داد. از این رو در همان سال میرزا محمدحسین [محمدحسین خان برادر یحیی خان] به نیابت از وی به شوشتر آمد و سه ماه فرمانروایی کرد.^۱ بنابه گزارش‌های تاریخی محمدحسین خان بختیاری در سال ۱۱۳۵ق^۲ و سال ۱۱۳۷ق^۳ فرمانروای بختیاری بود.^۴ در منابع از محمدحسین خان به نام میرزا محمدحسین،^۵ میرزا حسین،^۶ صفی خان،^۷

۱. جزایری شوشتری، تذکره شوشتر، ۸۹.

۲. خزین لاهیجی، سفرنامه خزین، ۲۱۵.

۳. استرآبادی، تاریخ جهانگشای نادری، ۳۲.

۴. بختیاری، بنه‌وار من ایل من، ۱۹۳-۱۹۵.

۵. جزایری، تذکره شوشتر، ۸۹.

۶. فلور، برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۰۰.

7. Hanway, *the revolution of Persia*, p.238-239.

علی محمد حسین خان^۱، حسن خان^۲ و شفیع خان^۳ نام برده شده است. در قباله دشتک (سند شماره ۳) از توابع شهرستان اردل که بر جای مانده، چنین آمده است: «و بعد... غرض از تحریر این کلمات شرعیه البینات واصله الدلالات آنکه حاضر گردیدند، عالیجاه عظمت دستگاه رمضان خان فرزند مرحوم حسن خان از طایفه بلوردی قشقایی و به اشد رضا و رغبت تمام به فروخت به مبیعه صحیحه معتبره ملیّه اسلامیّه به سرکار عالیجاه رفیع جایگاه عظمت و جلالت دستگاه شهامت ولی دستگاه عمدّه الخوانین «محمد حسین خان حاکم بختیاری» فرزند مرحوم مغفور «یوسف خان بختیاری» و ... و حال فی ۱۵ شهر الشوال المکرم سنه ۱۱۱۷ قمری».^۴



سند شماره ۳

۱. مینورسکی، دو سفرنامه درباره لرستان، ۳۶.

۲. امان، بختیاری‌ها: عشایر کوه‌نشین ایرانی در پویه تاریخ. ترجمه محسن محسنیان، ۷۱.

۳. گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مهرباب امیری، ۹۱.

۴. بختیاری، بنه‌وار من الیل من، ۱۹۳-۱۹۵.

احمدخان، ابوالفتح خان، علی صالح خان، محمدعلی خان، ابدالخان و حسین خان بختیاری آسترکی

نادر در سال ۱۱۴۵ق احمدخان پسر قاسم خان بختیاری که در سفر هرات در رکاب بود را به حکومت بختیاری گماشت. احمدخان پس از حضور در خلیل آباد [مرکز حکومت بیلاقی بختیاری در جنوب الیگودرز] کشته شد. کشندگان راهی بُنه‌وار [لالی] در گرمسیر شدند و نادر برای مجازات کشندگان وی، راهی بنه‌وار گردید. او پس از مجازات آن‌ها، سه هزار خانوار هفت‌لنگ را در سال ۱۱۴۵ق از بنه‌وار به خراسان کوچ داد و حکومت بختیاری را به ابوالفتح خان پسر دیگر قاسم خان داد.^۱ ابوالفتح خان به مدت نزدیک سه سال (۱۱۴۵-۱۱۴۸ق) فرمانروای بختیاری بود. این گزارش نشان می‌دهد که نادر پس از ورود به اصفهان، احمدخان را به فرمانروایی بختیاری گماشته و محمدحسین خان حاکم پیشین را برکنار کرده است. این تغییر و تحول در بیشتر ایالات ایران روی داد. چون با برکناری شاه پیشین بایستی نیروهای وفادار به نادر گزینش و شاه جدید به حکومت ایالات گماشته می‌شد. مسلم است که حاکم نوپس از ورود به منطقه و اعلام حاکمیت خود با حاکم پیشین یعنی محمدحسین خان و بستگان و هوادارانش درگیر شده است که پیامد آن ابتدا کشته شدن محمدخان عموی محمدحسین خان به دست احمدخان و سپس کشتن شدن احمدخان بوده است. پس از انتصاب شاه عباس سوم، خبر رسید که گروهی از جماعت بختیاری هفت‌لنگ، به تحریک علی صالح خان، احمدخان پسر قاسم خان را کشتند.^۲ ایل بختیاری نمی‌خواستند حاکمی غیر از فرستاده شاه تهماسب [دوم] را بپذیرند. محمدخان سردسته و محرک و همه‌کاره این نافرمانی بود. بنابراین احمدخان به فراشان خود دستور داد تا محمدخان را به زور به دارالحکومت آورند و او را به درختی بستند و چنان زدند تا کشته شد. از این رو برادر و پسر محمدخان بی‌درنگ بر سر احمدخان ریختند و او را کشتند.^۳

نادر در سال ۱۱۴۸ق دو هزار خانوار هفت‌لنگ و چهارلنگ بختیاری را به سرکردگی ابوالفتح خان، قاسم خان و علی صالح خان بختیاری به خراسان کوچانید و در سرحد ولایت جام نشیمن داد.^۴ روی هم رفته پنج هزار خانوار به خراسان کوچانیده شد. پس از مرگ نادرشاه بسیاری بازگشتند اما هنوز شماری از

۱. استرآبادی، تاریخ جهانگشای نادری، ۲۱۱-۲۱۲، مروی، عالم‌آرای نادری، ۲۳۴.

۲. مروی، عالم‌آرای نادری، ۲۳۴.

۳. میمندی‌نژاد، زندگی پرماجرای نادرشاه افشار، ۳۵۶.

۴. مروی، عالم‌آرای نادری، ۴۷۷.

آن‌ها در تربت جام ساکن هستند. در آغاز دهه ۱۳۹۰ نگارنده در سفری به آنجا از نزدیک با یکی از چهره‌های فرهنگی و اهل قلم آن‌ها دیدار نمود که خود را از بازماندگان احمدخان بختیاری آسترکی می‌دانند.

ابوالفتح خان بختیاری قبل از مرگ نادرشاه بیگلربیگی مروشاهجان بود.^۱ حکومت بختیاری [بختیاری‌های کوچانیده به خراسان] پس از خلیل خان به پسرش علی صالح خان با فرمان نادرشاه داده شد.^۲ خلیل خان بختیاری آسترکی توانست طوایف بختیاری را متحد کند و همین نیروی نظامی علی صالح خان را توانا ساخت تا بتواند در زمان نادرشاه یک نقش کلیدی ایفا نماید. احکام و فرامینی خطاب به علی صالح خان و ابدال خان نوه‌های خلیل خان به‌عنوان حاکم بختیاری صادر گردیده است.^۳ در فرمان زیر (سند شماره ۴) از نادرشاه به ابوالفتح خان و علی صالح خان بختیاری آسترکی حاکمان جام در خراسان اشاره گردیده است.

«الملك الله

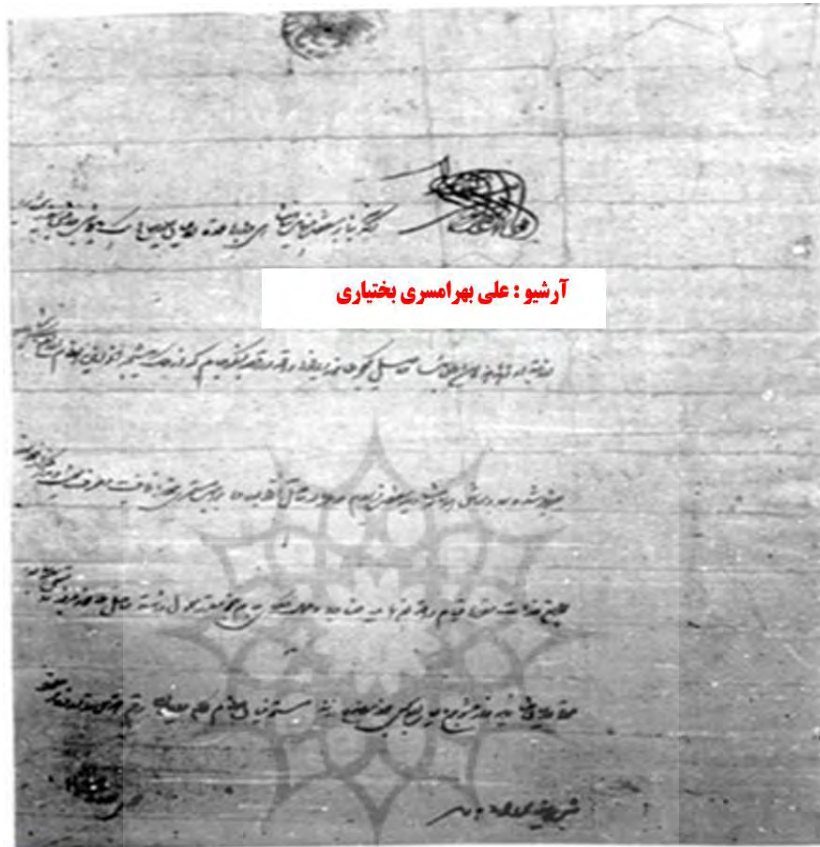
اعوذبالله تعالی شأنه فرمان همایون شد. آنکه بنا بر شفقت بی‌نهایت شاهنشاهی دربارہ عمدہ الاعیان علی صالح بیگ مین باشی و ریش سفید بختیاری از ابتدا ده ماهه سال بارس نیل حاصل یک حجر طاحونه دیوانی واقعه در قصبه لنگر جام که از ملک نتیجه‌الخوانین العظام ابوالفتح بیگ بختیاری ضبط شده بممدد معاش همه ساله مشارالیه شفقت فرمودیم که هر سال حاصل آن را بعلاوه مواجب مستمری خود باز یافت و صرف معیشت و مدار گذار خود نموده به مواقع خدمات مقررہ قیام و اقدام نماید. ضابط و عمال الکای جام به نحو مقرر معمول داشته و حاصل طاحونه مزبور را متعلق به همه ساله عمدہ اعیان مشارالیه و از حشو جمع مالیات ابواب جمعی خود موضوع دانند. مستوفیان عظام کرام دیوان اعلیٰ اقدس را در دفاتر خود ثبت نمایند. تحریر فی ۱۰ شهر جمادی‌الاولیٰ سنه ۱۱۵۹».^۴

۱. آصف، رستم‌التواریخ، ۲۴۵.

۲. نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۱۲۲ - ۱۲۳؛ گارثویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۹۱-۹۲؛ آهنجیده، ایل بختیاری و مشروطیت، ۳۱.

۳. گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ترجمه مه‌راب امیری، ۶۶ - ۶۷.

۴. بختیاری، بنه‌واز من الیل من، ۱۵۰.



سند شماره ۴

علی صالح خان در رکاب نادر در جنگ قندهار شرکت داشت و رشادت‌های زاید الوصفی از خود نشان داد. نادر سه [دو] (رقم) به نام علی صالح خان در ماه جمادی‌الاول ۱۱۵۹ ق صادر کرد. در این احکام او به چند درجه نظامی و به اضافه لقب «مین باشی» فرمانده هزار سوار بختیاری و همچنین منصب سرداری دست یافت و غیر از این درجات نظامی نیز چند عنوان ایلی مانند «بیگ» و «ریش سفید» به وی داده شد.^۱ بنا به گزارش مروی از جماعت بختیاری ملا آدینه مستوفی [بهداروند] که نویسنده آن‌ها بود، با گروهی از ایل بختیاری داوطلب گشته و درخواست کردند که در تسخیر قلعه قندهار شرکت کنند. ملا آدینه خود را بر فراز برج رسانید و چند نفر افغان که روی دیوار آن برج بودند را به ضرب شمشیر آبدار بکشت. به دنبال آن مجاهدین داوطلب بالا آمده و جنگ درگرفت و بسیاری از افغان‌ها کشته شدند و قلعه قندهار به تصرف

۱. گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ترجمه مهراب امیری، ۶۹.

درآمد.^۱

در سال ۱۱۵۰ ق دو نیروی بختیاری برای شرکت در جنگ قندهار آماده شدند. یکی به فرماندهی ابوالفتح خان و پدرش قاسم خان، محمدحسین خان و علی صالح خان بختیاری آسترکی که در خراسان بودند و دیگری از سرزمین بختیاری به رهبری علی صالح خان (بیگ) زراسوند دورکی، صیدمرادخاناسیوند دورکی و کلبی خان آسیوند دورکی به سپاه نادرشاه پیوستند. دو نیروی بختیاری پس از ادغام بر بنیاد منابع نزدیک به ۴۰۰۰ تن برآورد شده‌اند که در فتح قندهار حضور داشتند.^۲

علی صالح خان در جنگ نادر شاه با عبدالله پاشا کوپرولو در ایروان نیز شرکت داشت.^۳ همچنین هنگامی که نادر شاه در سال ۱۱۵۲ ق [۱۱۵۱] دهلی را به تصرف درآورد، علی صالح خان با هزار سوار بختیاری در اردوی نادر بودند.^۴ در غیاب خوانین بختیاری آسترکی که به خراسان کوچانیده شده بودند، نادرشاه وکالت سرزمین بختیاری را به علی صالح بیگ پسر عبدخلیل [زراسوند دورکی] واگذار کرد.^۵ پس از مرگ نادرشاه دو هزار خانوار آنان به زادگاه خود بازگشتند^۶ و دوباره شاهد قدرت‌گیری خوانین بختیاری آسترکی هستیم، هرچند اوضاع بختیاری نیز مانند سایر نقاط کشور به خاطر مدعیان جدید آشفتگی شده بود. هنگامی که کریم خان زند برای به دست آوردن پادشاهی ایران تلاش می‌کرد، سرزمین بختیاری میدان تاخت و تاز شماری از خوانین محلی شده بود و صورت ملوک‌الطوایفی داشت. در هر بخشی از سرزمین بختیاری یک تن خان چند طایفه را فرمانبردار خویش ساخته و بر آن‌ها حکومت می‌نمود. در واقع خاک بختیاری صورت حکومت‌های محلی را پیدا کرده بود که هر بخش آن و یا هر چند طایفه‌ای به ریاست یک یا چند خان اداره می‌شد.^۷

بنابه گزارش‌های تاریخی جانشین نادرشاه، «ابوالفتح خان بختیاری هفت‌لنگ» که بیگلربیگی مروشاهجان در خراسان بود را به بیگلربیگی دارالسلطنه اصفهان، قم، کاشان، لرستان [بختیاری] و خلیجستان (به‌عنوان نایب‌السلطنه دودمان افشار - ایران) گماشت.^۸ علی مردان خان چهارلنگ، پس از کشته شدن نادرشاه، شورش کرد و با خودسری بخش‌هایی از مناطق بختیاری تا گلپایگان را تصرف نمود و

۱. مروی، عالم‌آرای نادری، ص ۵۴۳-۵۵۰.

۲. بهرامسری بختیاری، تاریخ تحولات سیاسی بختیاری، آماده چاپ.

۳. مروی، عالم‌آرای نادری، ص ۳۹۷.

۴. سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان، ترجمه مه‌راب امیری.

۵. نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۱۰۰.

۶. گارنویت، تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری، ترجمه مه‌راب امیری، ۹۲.

۷. اوژن بختیاری، تاریخ بختیاری، ۲۸-۲۹.

۸. گلستانه، مجمل‌التواریخ پس از نادر، ۱۲۹؛ آصف، رستم‌التواریخ، ۲۴۵؛ مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ، ۸۸.

از آنجا راهی نبرد با ابوالفتح خان بختیاری هفت‌لنگ بیگلربیگی اصفهان که پیشتر از سوی ابراهیم شاه و اینک از سوی شاه‌رخ شاه به این امر گماشته و به سرداری عراق مأمور بود، گردید. چون ابوالفتح خان بختیاری هفت‌لنگ آگاه شد با نیروهای زیر فرمان خود از اصفهان بیرون آمده و در مکانی به نام مورچه خوار (= مورچه خورت) با یکدیگر به نبرد بزرگی پرداختند. علی‌مردان خان شکست سختی خورد و به گلپایگان پس‌نشینی کرد و برای رسیدن به مقصود خود با کریم خان زند سازش کرد. کریم خان نیز پذیرفت و با هشت هزار سوار برای پیوستن به اردوی علی‌مردان خان راهی گلپایگان گردید و با هم ملاقات کردند و با نیروهای خود برای جنگ و نبرد با سردار بختیاری ابوالفتح خان هفت‌لنگ با بیست هزار سوار و پیاده و تفنگچی از بختیاری چهارلنگ و زند به سوی اصفهان رهسپار گردیدند. چون ابوالفتح خان بختیاری هفت‌لنگ از اراده آن‌ها آگاهی یافت با خوانین تحت فرمان خود از جمله موسی خان افشار، سلیم خان قرقلو افشار، صالح خان دربندی، میرمحمدخان عرب میش مست خراسانی و سایر سرکردگان آذربایجان و عراق و فارس که تحت فرمان او در اصفهان بودند، برای جنگ با کریم خان و علی‌مردان خان با پنجاه هزار سوار از شهر اصفهان بیرون آمده و در یک منزلی اصفهان روبه‌روی هم جای گرفتند و نبردی خونین آغاز شد. نبردی سنگین که ده‌ها تن کشته شدند و ابوالفتح خان بختیاری هفت‌لنگ شکست خورد و به اصفهان پس‌نشست و دروازه شهر را بستند. شهر توسط نیروهای دشمن شهربندان گردید و پس از پنج روز شهربندان، به شهر یورش بردند و نگهبانان برج‌ها را کشتند و به غارت و چپاول شهر پرداختند. با میانجیگری یکی از خوانین زند، ابوالفتح خان با کریم خان و علی‌مردان خان آشتی کرده و پس از رایزنی با یکدیگر میرزا ابوتراب فرزند میرزا مرتضی صدرالصدور که مادرش شاهزاده بود را به پادشاهی برگماشتند و او را شاه اسماعیل [سوم] نامیدند و بر تخت نشانند.^۱

رقابت سیاسی میان علی‌مردان خان و ابوالفتح خان که از سوی شاه‌رخ مقام بیگلربیگی اصفهان را داشت، بر اثر کینه شخصی و طایفگی برای کنترل پایتخت بود. آن‌ها از افراد برجسته بختیاری بودند، اما ابوالفتح خان از رهبران طایفه هفت‌لنگ و از نظر ایلخانی‌گری بختیاری و برجستگی نژادی ویژه‌ای برخوردار بود، چون از سوی مادر نبیره شیخ زاهد گیلانی یعنی مرشد شیخ صفی‌الدین اردبیلی نیای بزرگ دودمان صفوی به شمار می‌رفت. اما علی‌مردان خان از سران طایفه چهارلنگ بود که در دربار نادرشاه شهرتی به‌دست آورده بود.^۲

۱. گلستانه، مجمل‌التواریخ پس از نادر، ۱۴۸۱۴۵؛ موسوی نامی اصفهانی، تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ زندیه، ۱۴۱۲؛ بازن، نامه‌های طبیب نادرشاه، ۶۷-۷۳؛ پری، کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، ۳۱۲۹؛ تاریخ ایران (دوره افشار، زند و قاجار)، از مجموعه تاریخ کمبریج، ۸۹-۹۳؛ آصف، رستم‌التواریخ، ۲۵۲-۲۴۵؛ شعبانی، مختصر تاریخ ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه، ۱۵۶-۱۶۰.

۲. پری، کریم خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، ۲۰.

ابوالفتح خان و کریم خان و علی مردان خان سوگند یاد کردند که با هم پادشاهی شاه اسماعیل سوم را حفظ کنند و هرکس پیمان شکست، دو تن دیگر او را براندازند. پس از بستن این پیمان و جلوس شاه اسماعیل سوم بر تخت پادشاهی، کریم خان از اصفهان مأمور سرکوبی محمدعلی خان نکلو حاکم همدان گردید. در نبود کریم خان، علی مردان خان پیمان شکنی کرده، ابوالفتح خان فرمانروای اصفهان را کشت.^۱ آصف در یادکرد از والیان و بیگلربیگیان و حکام زمان کریم خان، از محمدعلی خان فرزند ابوالفتح خان ایلخانی، حکمران صاحب اقتدار نام برده که بر همه طوایف لر [لر بختیاری] فرمانروایی می کرده است.^۲ ریاست کل بختیاری از آغاز پادشاهی صفویه تا پایان حکومت زند و بخشی از حکومت قاجاریه بر عهده نوادگان تاجمیرخان بختیاری آسترکی بود.^۳ در سال ۱۱۶۹ق از سوی کریم خان حکومت بختیاری به ابدال خان پسرعلی صالح خان داده شد. باید به این نکته اشاره کرد که علی صالح خان پسر خلیل خان، از سوی نادرشاه، حکومت بختیاری [بختیاری‌های کوچیده به خراسان] را داشت.^۴ ابدال خان بختیاری به دستگیری ایل خود رایت خودسری برداشت و از اطاعت آقامحمدخان قاجار خودداری نمود. جنگی سخت میان آن‌ها در گرفت. سرانجام بختیاری‌ها شکست خوردند و ابدال خان و چند تن از سران آن‌ها به دستور آغامحمدخان کشته شدند.^۵

از خوانین بختیاری که امیرالامرا بختیاری بودند و از آغاز صفویه در بختیاری فرمانروایی می کردند می توان حسین خان [نامور به حسام خان] و رمضان خان را نام برد.^۶ در سال ۱۲۴۱ق حسین خان به عنوان ایل بیگی بختیاری منصوب گردید.^۷ یکی از فرزندان حسین خان به نام محمدرضاخان و از محمدعلی خان دو فرزند به نام اسکندر خان و حسنعلی خان (مشهور به آقاسی خان) به یادگار بماند.^۸ یکی از فرزندان آقاسی خان، خانلر خان است که آرامگاه وی در پوده دهقان سمیرم است.^۹ با مرگ حسین خان طایفه بختیاری آسترکی از گردونه حکومتگران بختیاری خارج و پراکنده شدند و طوایف دیگر از جمله بهداروند و

۱. موسوی نامی اصفهانی، تاریخ گیتی گشا، ۱۷-۱۶؛ گلستانه، مجمل التواریخ پس از نادر، ۱۴۸-۱۴۹.

۲. آصف، رستم التواریخ، ۳۵۲-۳۵۱.

۳. اوژن، تاریخ بختیاری، ۲۵؛ امام شوشتری، تاریخ جغرافیایی خوزستان، ۸۳.

۴. نیکزاد امیرحسینی، شناخت سرزمین بختیاری، ۱۲۲ - ۱۲۳؛ گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ترجمه مهراب امیری، ۶۶-۶۷؛ آهنجیده، ایل بختیاری و مشروطیت، ۳۱.

۵. ساروی، تاریخ محمدی «احسن التواریخ»، ۱۴۷-۱۴۹.

۶. سردارظفر، خاطرات سردارظفر، ۲-۳.

۷. گارثویت، بختیاری در آینه تاریخ، ترجمه مهراب امیری، ۷۴.

۸. بهرامسری بختیاری، تاریخ سیاسی بختیاری، آماده چاپ.

۹. شجاعی برجویی، از خراسان تا تختگاه اصفهان، ۲۹۸.

به‌ویژه طایفه زراسوند دورکی قدرت برتر را پیدا کردند.

نتیجه‌گیری

زاگرس میانی خاستگاه قبیله امرای آسترکی بختیاری است که در روزگار اتابکان فضلویه و سپس در روزگار صفویه تا قاجاریه خود به‌عنوان فرمانروایان بختیاری حدود ۷۰۰ سال در تحولات سیاسی و نظامی ایران، نقش بنیادی داشتند و بزرگترین قبیله در منطقه بودند. یافته پژوهش حاکی از این است که قبیله آسترکی سال‌ها پیش از شکل‌گیری حکومت صفویه، امیرالامرای لر بزرگ بوده و به قبیله امرای آسترکی نامور بوده‌اند. در فراز و نشیب‌های تاریخی حکومت‌های ایران و دیگر قبایل پیوند و ارتباط داشته‌اند و در تحولات سیاسی و نظامی منطقه زاگرس و ایران با کشورهای بیگانه تاثیرگذار بوده‌اند.

جایگاه این حاکمان به‌عنوان فرماندهان نظامی یا صاحب منصبان کشوری به لیاقت و شایستگی آنان بستگی داشت. هرگاه مالیات احشام خود را به‌نگام پرداخت می‌کردند و سربازان ابواب جمعی خود را به قشون دولتی معرفی می‌کردند، در این مقام باقی می‌ماندند. هرگاه دولت مرکزی به برخی خوانین سوء ظن داشت، یا شماری از افراد خانواده‌هایشان را در دربار به‌عنوان گروگان نگه می‌داشت و یا خود وی را زندانی می‌نمود و یکی دیگر از این خاندان را به حکومت منصوب می‌کرد. در مواردی هم که حکومت مرکزی احساس خطر می‌کرد، تمام ایل را به مرزهای کشور کوچ می‌داد تا هم از تازش مهاجمان بیگانه جلوگیری نماید و هم از شورش‌های خودشان آسوده گردد. این دودمان بختیاری پیش از برآمدن آفتاب دولت پادشاهان صفوی به یاری بخت خود در میان ایل بختیاری به فرمانروایی و رتبه امارت دست یافتند. حکومت تمام بختیاری از آغاز پادشاهی صفویه تا پایان پادشاهی زند و بخشی از دوره قاجار بر عهده خوانین بختیاری آسترکی که امیرالامرای بختیاری بودند، بوده است.

در یک نگاه کلی حکومت مرکزی در دوره‌های مذکور از دو جهت به نقش ایلات توجه زیادی داشت. یکی از لحاظ مادی تا بتوانند به‌عنوان مکمل اقتصادی، حکومت مرکزی را در مواقع بحران همانند قحطی، جنگ و شورش‌ها یاری نمایند. دوم با توجه به پایگاه نظامی و محبوبیت بالای سران - ایلی از توانمندی آن‌ها برای رویارویی با مهاجمان بیگانه بهره ببرند. در سیمای درونی سران و خوانین بختیاری آسترکی به‌عنوان فرمانروایان بختیاری با سرپیچی از پرداخت مالیات در زمان شاه تهماسب و شاه عباس و اعلام حکومت خودمختاری از سوی امیرتاجمیرخان بختیاری آسترکی و شورش امیر سلطان حسین خان در زمان شاه عباس یکم، ضربه‌ای بر آن وارد کردند. اما در سیمای فراملی با توجه به تعصب و غیرت ایران‌گرایی که در میان قوم بختیاری در رویارویی با تهاجم دشمنان و بیگانگان وجود داشت، سران ایل

آسترکی به عنوان حاکمان محلی از آغاز صفویه همراه با ارتش ایران به رویارویی با تهاجمات نظامی بیگانگان همت گماشتند. در جنگ‌های ایران و عثمانی در آذربایجان، ایروان و همدان، در فرماندهی سپاه بختیاری نقش بنیادی در بیرون راندن دشمن ایفا نمودند. در دهه پایانی روزگار صفویه نیز برای مبارزه با شورش و تهاجم محمود قندهاری به اصفهان فراخوانده شدند و تلاش گسترده‌ای برای جلوگیری از ورود محمود به اصفهان کردند. همچنین در دوران پسا محمود، در زمان نادرشاه در فرماندهی نیروهای بختیاری در بیرون راندن بازماندگان محمود از اصفهان و گشودن هرات و قندهار و هند و بیرون راندن سپاه عثمانی که تا منطقه بختیاری پیش آمده بود، نقش بنیادی داشتند. هرچند با روی کار آمدن نادرشاه و اتخاذ تصمیم تازه، شکاف و اختلاف در میان قبیله آسترکی پدیدار شد که منجر به کوچ آن‌ها و دیگر طوایف بختیاری به نواحی خراسان گردید. سرانجام ایل آسترکی از زمان زندیه نسبت به دوره‌های پیشین ضعیف‌تر شد و ایلات جدید بختیاری توانستند در دوره قاجار به عنوان قدرت اول در منطقه بختیاری قد علم کنند. با مرگ حسین خان بختیاری آسترکی در دهه ۱۲۴۰ قی قبیله آسترکی از گردونه حکومتگران بختیاری کنار گذاشته شد و پراکنده شدند.

آثار و عمارات فرمانروایان دودمان بختیاری آسترکی نشان می‌دهد که روح عمران و آبادانی و تمدن در آن‌ها وجود داشته؛ زیرا در گوشه و کنار حوزه فرمانروایی آنان، عمارات و آثار و نشانه‌هایی از میدان‌های چوگان‌بازی، اسب‌سواری، کاخ‌ها، قلعه‌ها و حمام‌ها و ... به دست آمده است. آن‌ها افزون بر ساختن سدها و پل‌ها در مسیر ایل‌راه‌ها، بناهای باشکوه و با عظمت در برخی از نقاط بختیاری مانند سردشت، بنه‌وار خلیل‌خان، دلی محمدحسین‌خان، قلعه صلواتی در لالی - مسجد سلیمان داشتند و عمارتی دیگر در دیمه کوه‌رنگ و دیگری در خلیل‌آباد و چغاگرگ الیگودرز بنا نمودند.

فهرست منابع

استرآبادی، میرزاحمد مهدی. تاریخ جهانگشای نادری. به تصحیح میترا مهرآبادی. تهران: کتاب، ۱۳۹۱.
اصفهان‌ی، محمدمعصوم بن خواجگی. خلاصه‌السير (تاریخ روزگار شاه صفی صفوی). زیر نظر ایرج افشار. تهران: علمی، ۱۳۶۸.

امام شوشتری، س. محمدعلی. تاریخ جغرافیایی خوزستان. تهران: امیرکبیر، ۱۳۳۱.
امان، دیتز. بختیاری‌ها: عشایر کوه‌نشین ایرانی در پویه تاریخ. ترجمه محسن محسنیان. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۹۵۹.

امان‌اللهی بهاروند، سکندر. قوم لر (پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لر‌ها در ایران). تهران:

آگاه، ۱۳۷۴.

اوژن بختیاری، ابوالفتح. تاریخ بختیاری. تهران: وحید، ۱۳۴۵.

آصف، محمدهاشم. رستم‌التواریخ. به تصحیح محمد مشیری. تهران: امیرکبیر، ۲۵۳۷.

آهنجیده، اسفندیار. ایل بختیاری و مشروطیت. اراک: ذره‌بین، ۱۳۷۴.

بازن. نامه‌های طبیب نادرشاه، ترجمه علی اصغر حریری. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۰

بختیاری آسترکی، علی. بُنه‌وار من ایل من (تاریخ بختیاری پس از ساسانیان). قم: دارالنشراسلام، ۱۳۸۲.

بدلیسی، شرف‌خان. شرفنامه (تاریخ مفصل کردستان). به اهتمام ولادیمیر ولیامینوف زرنوف. تهران: اساطیر،

۱۳۷۷.

بهرامسری بختیاری. تاریخ تحولات سیاسی بختیاری. آماده چاپ.

پری، جان. ر. کریم خان زند. ترجمه علی محمد ساکی. تهران: آسونه، ۱۳۸۲.

تاریخ ایران (دوره افشار، زند و قاجار)، از مجموعه تاریخ کمبریج، ۱۳۸۸.

ترکمان، اسکندر بیگ. تاریخ عالم‌آرای عباسی. زیر نظر ایرج افشار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰.

حزین لاهیجی، شیخ محمد علی. تاریخ و سفرنامه حزین. به تصحیح علی دوانی. تهران: بی‌نا، بی‌تا.

حسینی جزایری شوشتری، عبدالله. تذکره شوشتر. اهواز: صافی، ۱۳۲۸.

درگاهی، عبدالرضا. «تاریخ بختیاری». خروش آتزان. ش. ۲ (تابستان ۱۳۵۵): ۱-۵.

دهخدا، علی اکبر. «میر». در لغت‌نامه دهخدا، ۱۳۷۷.

ساروی، محمد فتح‌الله بن محمد تقی. تاریخ محمدی «احسن التواریخ». به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد.

تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

سردارظفر، خسرو. یادداشت‌ها و خاطرات سردارظفر. تهران: یساولی و فرهنگسرا، بی‌تا.

سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق. مطلع سعدین و مجمع بحرین. به تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه

علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.

سیری در قلمرو بختیاری و عشایر بومی خوزستان. ترجمه مهتاب امیری. تهران: فرهنگسرا، بی‌تا.

سیسیلی، دیودوروس. ایران و شرق باستان در کتابخانه تاریخی. ترجمه حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری.

تهران: جامی، بی‌تا.

شاردن، جان. سفرنامه شاردن به ایران. ترجمه محمد عباسی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸.

شاملو، ولی‌قلی. قصص الخاقانی. به تصحیح سیدحسن سادات ناصری. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

۱۳۷۴.

شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد. مجمع الانساب. به تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.

شجاعی برجویی، عیسی. از خراسان تا تختگاه اصفهان. اصفهان: انتشارات کنکاش، ۱۳۹۹.

- شعبانی، رضا، مختصر تاریخ ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه. تهران: سخن، ۱۳۷۸.
- صداقت‌کیش، جمشید. «نام برخی از ایلات و عشایر فارس در وقفنامه سال ۷۰۱ ه.ق. مربوط به امامزاده محمد روستای ساران بالا». مجله انسان‌شناس ۱، ش. ۱۰ (بهار و تابستان ۱۳۸۸): ۲۰۵-۲۱۷.
- صفی‌زاده، صدیق. تاریخ کرد و کردستان. تهران: آتیه، ۱۳۷۸.
- فلور، ویلم. اشرف افغان بر تختگاه اصفهان (روایت شاهدان هلندی). ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس، ۱۳۶۷.
- فلور، ویلم. برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی). ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس، ۱۳۶۵.
- کروسینسکی، یوداش تادیوش. سفرنامه کروسینسکی (یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی). ترجمه عبدالرزاق دنبلی. به تصحیح مریم میراحمدی. تهران: بی‌نا، ۱۳۶۲.
- کمپفر، انگلبرت. سفرنامه کمپفر به ایران. ترجمه کیکاووس جهان‌داری. تهران: خوارزمی، ۱۳۶۳.
- گارثویت، جن. راف. بختیاری در آینه تاریخ. ترجمه مهرباب امیری. تهران: آزان، ۱۳۷۵.
- گارثویت، جن. راف. تاریخ سیاسی اجتماعی بختیاری. ترجمه مهرباب امیری. تهران: سهند، ۱۳۷۳.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین. مجمل‌التواریخ پس از نادر. به اهتمام مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
- لسان‌السلطنه سپهر، عبدالحسین و علی‌قلی خان سردار اسعد. تاریخ بختیاری. تهران: اساطیر، ۱۳۶۱.
- مرادی بیوار الیما، نورعلی. «منشا نام بختیاری». پایگاه فرهنگی اجتماعی تژگاه، ۱۳۹۵.
- مرعشی صفوی، میرزاحمدخلیل. مجمع‌التواریخ. به تصحیح عباس اقبال. تهران: سنایی و طهوری، ۱۳۶۲.
- مروی، محمدکاظم. عالم‌آرای نادری. به تصحیح محمدامین ریاحی. تهران: بی‌نا، بی‌تا.
- مستوفی، حمدالله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
- مشعشی، سیدعلی بن عبدالله. الرحله المکیه (تاریخ سیاسی اجتماعی مشعشعیان). ترجمه نورالدین محمد بن نعمت‌الله جزایری. به تصحیح عارف نصر. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۶.
- منجم یزدی، ملاجلال‌الدین محمد. تاریخ عباسی. به کوشش سیف‌الله وحیدنیا. تهران: وحید، ۱۳۶۶.
- منجم یزدی، ملاکمال. تاریخ ملاکمال. به تصحیح ابراهیم دهگان. اراک: فروردین، ۱۳۳۴.
- موسوی نامی اصفهانی، محمدصادق. تاریخ گیتی‌گشا. تحریر و تحشیه عزیزالله بیات. تهران: بی‌نا، ۱۳۱۷.
- میرک، محمد. ریاض‌الفردوس خانی. به کوشش ایرج افشار و فرشته صرافان. تهران: افشار، ۱۳۸۵.
- میمن‌نژاد، محمدحسین. زندگی پرماجرای نادرشاه افشار. تهران: جاویدان، ۱۳۶۲.
- مینورسکی، ولادیمیر. دو سفرنامه درباره لرستان. ترجمه سکندر امان‌اللهی بهاروند و لیلی بختیار. تهران: بابک، ۱۳۶۲.

- نصرآبادی اصفهانی، میرزا محمد طاهر. تذکره نصرآبادی. تهران: چاپخانه ارمغان، ۱۳۱۷.
- نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین. دستور شهریاران (سال‌های ۱۱۰۵ تا ۱۱۱۰ق). پادشاهی شاه سلطان حسین صفوی). به کوشش محمد نادر نصیری مقدم. تهران: بی‌نا، ۱۳۷۳.
- نطنزی، معین‌الدین. منتخب‌التواریخ معینی. به اهتمام پروین استخری. تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
- نیکزاد امیرحسینی، کریم. شناخت سرزمین بختیاری. اصفهان: نشاط، ۱۳۵۴.
- واله قزوینی اصفهانی، محمد یوسف. ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم (۱۰۷۱-۱۰۳۸ق). به تصحیح محمد رضا نصیری. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۰.
- وحید قزوینی، میرزا محمد طاهر. تاریخ جهان‌آرای عباسی. زیر نظر احسان اشراقی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳.
- هرودوت، تاریخ هرودوت. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. تهران: اساطیر، ۱۳۸۹.
- یزدی، شرف‌الدین علی. ظفرنامه تیموری. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، بی‌تا.

Hanway, Jonas, *the revolution of Persia*, London; 1754.

J.Qā'em-Maqāmī, "ĀSTARKĪ," *Encyclopædia Iranica*, online edition, accessed on 30 December 2012, <http://www.iranicaonline.org/articles/starki-sub-tribe-of-the-haft-lang>, December 15, 1987.

John R. Perry, "Forced Migration in Iran during the 17th and 18th centuries", *Iranians studies*, VIII, 1975.

Sir. John Chardin, *The travels of Sir John Chardin into Persia and the East Indias*. To which is Added, the coronation of this present king of Persia, Solyman the third, London, 1686.

Transliterated Bibliography

- Āhanjīdih, Isfandīyār. *Īl-i Bakhtīyārī va Mashrūṭīyat*. Arāk: Zarihbīn, 1996/ 1374.
- Amān al-Allāhī Bahārvand. Sikandar. *Qūm-i lur (Pazhūhishī Darbārih-yi Pīyvästīgī Qumī va Parākandīgī Jūghrāfiyā'ī lur-hā dar Irān)*. Tehran: Āgāh, 1996/1374.
- Āšif, Muḥammad Hāshim. *Rustam al-Tavārīkh*. ed. Muḥammad Mushūrī. Tehran: Amīr Kabīr, 1979.
- Astarābādī, Mīrzā Muḥammad Mahdī. *Tārīkh-i Jahāngushā-yi Nādirī*. ed. Mītrā

- Mihrābādī. Tehran: Kitāb, 2013/1391.
- Bahrāmsarī Bakhtiyārī. *Tārīkh-i Taḥavulāt-i Sīyāsī-yi Bakhtiyārī*. ĀmādiḥChāp. Bakhtiyārī Āstarakī, ‘Alī. *Bubihvār min Īl man(Tārīkh Bakhtiyārī pas az Sāsānīyān)*. Qum: Dār al-Nashr Islām, 2004/1382.
- Bazin. *Nāmih-hā-yi Ṭabīb-i Nādir Shāh*. translated by ‘Ali Aṣghar Ḥarīrī. Tehran: Intishārāt Anjuman Āṣār Mīlī, 1962/1340.
- Bidlīsī, Sharaf khān. *Sharafnāmah(Tārīkh-i Mufaṣṣal-i Kurdistān)*. ed. Vladimir Veliaminov-Zernov. Tehran: Asāfir, 1999/1377.
- Chardin, Jean. *Safarnāmih Chardin bi Irān*. translated by Muḥammad ‘Abāsī. Tehran: Intishārāt Amīr Kabīr, 1960/1338.
- Dargāhī, ‘Abd al-Rizā. “Tārīkh Bakhtiyārī”. *Khurūsh Ānzān*. no. 2(Summer 1977/1355): 1-5.
- Dikhudā, ‘Ali Akbar. “Mīr”. *Dar Lughatnāmah-yi Dikhudā*. 1999/1377.
- Diodorus, Siculus. *Irān va Sharq-i Bāstān dar Kītābkhānih-yi Tārīkhī*. translated by Ḥamīd bīks Shūrakāyī va Ismā‘īl Sangārī. Tehran: Jāmī, s.d.
- Ehmann, Dieter. *Bakhtiyārī-hā: ‘Ashāyir-i Kūhnishīn Irānī dar Pūyih-yi Tārīkh*. translated by Muḥsin Muḥsinīyān. Mashhad: Āstān-i Quds-i Rażavī, 1959.
- Floor, Willem. *Ashraf-i Afghān bar Takhtgāh-i Isfahān(Rivāyat-i Shāhidān-i Hulandī)*. translated by Abū al-Qāsim Sirī. Tehran: Tūs, 1989/1367.
- Floor, Willem. *Bar Uftādan Ṣafavīyān va Bar Āmadan Maḥmūd Afghān (Rivāyat-i Shāhidān-i Hulandī)*. translated by Abū al-Qāsim Sirī. Tehran: Tūs, 1987/1365.
- Garthwaite, Gene Ralph. *Bakhtiyārī dar Āyīnih-yi Tārīkh*. translated by Mihrab Amīrī. Tehran: Ānzān, 1997/1375.
- Garthwaite, Gene Ralph. *Tārīkh-i Sīyāsī Ijtimā‘ī Bakhtiyārī*. translated by Mihrab Amīrī. Tehran: Sahand, 1995/1373.
- Gulistānih, Abū al-Ḥasan ibn Muḥammad Amīn. *Mujmal al-Tavārīkh pas az Nādar*. ed. Mudaris Rażavī. Tehran: University of Tehran, 1978.
- Ḥasanī Jazāyī Shūshtarī, ‘Abd Allāh. *Tazkara Shūshtar*. Ahvāz: Ṣāfi, 1950/ 1328.

Ḥazīn Lāhījī, Shīkh Muḥammad ‘Alī. *Tārīkh va Safarnāmah Ḥazīn*. ed. ‘Alī Davānī. Tehran: s.n., s.d.

Hirūdūt. *Tārīkh-i Hirūdūt*. translated by Mutizā Ṣāqibfar. Tehran: Asāfir, 2011/1389.

Imām Shushtarī, S. Muḥammad ‘Alī. *Tārīkh Jughrāfiyā’ī Khuzistān*. Tehran: Amīr Kabīr, 1953/1331.

Iṣfahānī, Muḥammad Ma‘šūm ibn Khājigī. *Khulāṣa al-Sīyar (Tārīkh-i Rūzigār-i Shāh Ṣafī Ṣafavī)*. ed. Iraj Afshār. Tehran: ‘Ilmī, 1990/1368.

Kaempfer, Engelbert. *Safarnāmah Kaempfer bi Irān*. translated by Kīkāvūs Jahāndārī. Tehran, Khārazmī, 1985/1363.

Krusinski, Judasz Tadeusz. *Safarnāmah-yi Krusinski (Yāddāsht-hā-yi Kishish Lahistānī ‘Aṣr-i Ṣafavī)*. translated by ‘Abd al-Razāq Dunbalī. ed. Maryam Mīr Aḥmadī. Tehran: s.n. 1984/1362.

Lisān al-Salṭānih Sipīhr, ‘Abd al-Ḥusayn va ‘Alī QulīKhān Sardār As‘ad. *Tārīkh Bakhtiyārī*. Tehran: Asāfir, 1983/1361.

Mar‘ashī Ṣafavī, Mīrzā Muḥammad Khalīl. *Majma‘ al-Tavārīkh*. ed. ‘Abās Iqbāl. Tehran: Sanā ī va Ṭahūrī, 1984/1362.

Marvī, Muḥammad Kāzīm. *‘Ālam Ārāynādrī*. ed. Muḥammad Amīn Rīyāhī. Tehran: s.n., s.d.

Mīmandī Nizhād, Muḥammad Ḥusayn. *Zindigī Pur Mājarā-yi Nādir shah Afshār*. Tehran: Jāvīdān, 1984/1362.

Minorsky, Vladimir. *Dū Safarnāmah Darbārih-yi Luristān*. translated by Sikandar Amān al-Allāhī Bahārvand va Liylī Bakhtiyār. Tehran: Bābak, 1984/1362.

Mīrak. Muḥammad. *Rīyāz al-Firdūs Khānī*. ed. Iraj Afshār va Firishtih Ṣarāfān. Tehran: Afshār, 2007/1385.

Munajim Yazdī, Mulā Jalāl al-Dīn Muḥammad. *Tārīkh ‘Abāsī*. ed. Sīf Allāh Vaḥīdnīyā. Tehran: Vaḥīd, 1988/1366.

Munajim Yazdī, Mulā Kamāl. *Tārīkh Mulā Kamāl*. ed. Ibrāhīm Dahgān. Arāk: Farvardīn, 1956/1334.

Murādī Bīvār Ilīmā, Nūr 'Alī. "Mansha' Nām-i Bakhtiyārī". Pāyghāh-i Farhangī Ijtimā'ī Tizhgāh, 2017/1395.

Musavī Nāmī Isfahānī, Muḥammad Ṣādiq. *Tārīkh Gūī Gushā*. Tahṛīr va Taḥshīyih 'Azīz Allāh Bayāt. Tehran: s.n. 1939/1317.

Musha'sha'ī, Sayyid 'Alī ibn 'Abd Allāh. *al-Raḥlah al-Makīyah (Tārīkh-i Sīyāsī Ijtimā'ī Musha'sha'īyān)*. translated by Nūr al-Dīn Muḥammad ibn Ni'mat Allāh Jazāyīrī. Ed. 'Arīf Naṣr. Markaz Pazhūhish Mīrās Maktūb, 2018/1396.

Mustawfī, Ḥamd Allāh. *Tārīkh-i Quzīdih*. ed. 'Abd al-Ḥusayn Navāyī. Tehran: Amīr Kabīr, 2003/1381.

Naṣrī, Muḥammad Ibrāhīm ibn Zīn al-'Ābidīn. *Dastūr Shahrīyārān (Sāl-hā-yi 1694-1699 Pādishāhī Shāh Sulṭān Ḥusayn Ṣafavī)*. ed. Muḥammad Nādīr Naṣrī Muqadam. Tehran: s.n. 1995/1373.

Naṣr Ābādī Isfahānī, Mīrzā Muḥammad Ṭāhīr. *Tazkarih Naṣr Ābādī*. Tehran: Chāpkhānih Armaghān, 1939/1317.

Naṭanzī, Mu'īn al-Dīn. *Muntakhab al-Tavārīkh-i Mu'īnī*. ed. Parvīn Istakhṛī. Tehran: Asāfīr, 2005/1383.

Nīkzād Amīr Ḥusaynī, Karīm. *Shinākht Sarzamīn Bakhtiyārī*. Isfahān: Nishāt, 1976/1354.

Perry, John. R. *Karīm khan-i Zand*. translated by 'Alī Muḥammad Sākī. Tehran: Āsūnih, 2004/1382.

Ṣafīzādīh, Ṣidīq. *Tārīkh Kurd va Kurdistān*. Tehran: Āfīyih, 2000/1378.

Samarqandī, Kamāl al-Dīn 'Abd al-Razzāq. *Maṭla' Sa'dayn va Majma' Bahrayn*. Ed. 'Abd Ḥusayn Navā'ī. Tehran: Pazhūhishgāh 'Ulum Insānī va Muṭāliā't Farhangī, 2005/1383.

Sāravī, Muḥammad Faṭḥ Allāh ibn Muḥammad Taqī. *Tārīkh Muḥammadī (Aḥsan al-Tavārīkh)*. ed. Qulām Rizā Ṭabāṭabā'ī majd. Tehran: Amīr Kabīr, 1993/1371.

Sardār Zafār, Khusrū. *Yāddāsht-hā va Khātīrāt-i Sardār Zafār*. Tehran: Yasāvulī va Farhangsarā, s.d.

Sha'bānī, Rizā. *Mikhtaṣar Tārīkh Irān dar Dūrih-hā-yi Afshārīyih va Zandīyih*.

Tehran: Sukhan, 2000/1378.

Shabānkārahī, Muḥammad ibn ‘Alī ibn Muḥammad. *Majma‘ al-Ansāb*. ed. Mīrhāshim Muḥaddiṣ. Tehran: Amīr Kabīr, 2003/1381.

Shāmlū, Valī Qulī. *Qiṣaṣ al-Khāqānī*. ed. Sayyid Ḥasan Sādāt Nāṣirī. Tehran: Vizārat Farhang va Irshād-i Islāmī, 1996/1374.

Shujā‘ī barjū ī, ‘Īsā. *Az Khurāsān tā Takhtgāh Iṣfahān*. Iṣfahān: Intishārāt Kankāsh, 2021/1399.

Ṣidāqat kīsh, Jamshīd. “Nām-i Barkhī az Īlāt va ‘Ashāyīr-i Fārs dar Vaqfnāmih-yi Sāl-i 701 A.H. Marbūt bi Imāmzādih Muḥammad Rūstā-yi Sārān Bālā”. *Majalih-yi Insānshinās* 1, no. 10 (spring and summer 2010/1388): 205-217.

Siyrī dar Qalamrū-yi Bakhtīyārī va ‘Ashāyir Būmī Khūzistān. translated by Mīhrab Amīrī. Tehran: Farhangsarā, s.d.

Tārīkh Irān (Durīh-yi Afshār, Zand va Qājār), az Majmū‘ih-yi Tārīkh Cambridge, 2010/1388.

Turkamān, Iskandarbīg. *Tārīkh ‘Ālam Ārāy ‘Abāsī*. ed. Iraj Afshār. Tehran: Amīr Kabīr, 1972/1350.

Uzhan Bakhtīyārī, Abū al-Faṭḥ. *Tārīkh Bakhtīyārī*. Tehran: Vaḥīd, 1967/ 1345.

Vaḥīd Qazvīnī, Mīrzā Muḥammad Ṭāhir. *Tārīkh-i Jahān Ārā-yi ‘Abāsī*. ed. Iḥsān Ishrāqī. Tehran: Pazhūhishgāh ‘Ulum Insānī va Muṭāliā‘t Farhangī, 2005/1383.

Vālih Qazvīnī Iṣfahānī, Muḥammad Yūsuf. *Irān dar Zamān Shāh Ṣafī va Shāh ‘Abās Dūvūm*(1628-1661). ed. Muḥammad Rizā Naṣirī. Tehran: Anjūman Āṣār va Mafākhir Farhangī, 2002/1380.

Yazdī, Sharaf al-Dīn ‘Alī. *Zafarnānah Tiymūrī*. Tehran: Kitābkhānih, Mūzih va Markāz-i Asnād-i Majlis-i Shurāy Islāmī, s.d.